

مناظره بین سوسیالیست ها: سوسیالیسم بازار

دیوید شوایکارت، جیمز لاولر، هیل
تیکتین و برتل اولمان

آخرین بخش

برگردان: سرژ آراکلی
ویراستار: ساسان دانش

هیل تیکتین:

پاسخ به شوایکارت

نقد شوایکارت از مقاله ی من عمدتاً در پانوشت هایش خلاصه شده است. او ادعا می کند که من طرح عمومی یک اقتصاد سوسیالیستی جایگزین را ارایه نداده ام. این درست است. من این کار را نکرده ام. من این کار را جای دیگری کرده ام، اما توصیف کامل یک جایگزین در چند صفحه ای که در مقاله ی من به این مطلب اختصاص یافته است ممکن نیست. من در نقد خود از مقاله ی او استدلال کرده ام که یک جامعه ی سوسیالیستی دو خصلت خواهد داشت که این خود تقاضای او را کم اهمیت می کند. نخستین این که یک جامعه ی سوسیالیستی جامعه ای خواهد بود که به سوی وفور حرکت خواهد کرد، دوم این بود که کارگران در چنین جامعه ای هرچه بیشتر به کار خلاقه ی اجتماعی غیر سلسله مراتبی خواهند پرداخت، در نتیجه موجب خواهد شد که هویت آنها با جامعه و در نهایت با برنامه ریزان شکل گیرد؛ چرا که خود آنها برنامه ریزان خواهند بود.

من کم و بیش قادرم طرح قابل قبولی در مورد جنبه های یک اقتصاد سوسیالیستی را که دستکم تلاش در پاسخ به شوایکارت باشد، ارایه دهم.

در وهله ی نخست، هرکسی می تواند فرض کند که در جامعه، سازمان های برنامه ریزی منتخبی در همه ی سطوح وجود خواهند داشت. وظیفه ی آنها فرمول بندی و هماهنگی تصمیم های مهمی خواهند بود که باید در سطح ویژه ای گرفته شود که برای آنها مناسب است. آنها می باید بین به کار گیری افکار عمومی و یا نظرخواهی در موارد ویژه تصمیم بگیرند. از آنجایی که برنامه ریزان به طور مرتب انتخاب و قابل برکناری هستند، برای آنها دشوار خواهد بود که بر خلاف منافع عمومی عمل کنند.

اقتصاد سوسیالیستی

برای "اقتصاد" چنین جامعه ای سه جنبه ی حیاتی وجود خواهد

داشت. یکم، پدیده ی عظیمی از همه ی مواد. این بدان معنی است که برنامه ریزان همواره قادر به اصلاح اشتباهات خود با استفاده از موجودی خواهند بود. فرض بر این است که اشتباهات، معمولی خواهند بود، چرا که راهی جز تحقیق مداوم برای تصمیم گیری درباره ی شدت تقاضا و یا هزینه ها وجود نخواهد داشت. از آنجایی که کارگران دیگر کارگر صرف نخواهند بود، ارزش نمی تواند موجود باشد. بنابراین هر نوع قیمت گذاری مصنوعی خواهد بود. با توجه به این، اگر ما به زبان مارکس بازگو کنیم، به آن معناست که افراد به نسبت های متفاوتی متناسب با توانایی هایشان کار خواهند کرد، بنابراین معیار عمومی برای قیمت گذاری وجود نخواهد داشت. تنها کمیت های نسبی اقلام مورد نیاز برای تولید محصول وجود خواهد داشت. همچنان که جامعه، به سوی وفور نسبی نزدیک شد مشکلات کاسته خواهند شد، گرچه همواره مسئله زمان مورد نیاز برای تولید آنچه که مورد نیاز است، وجود خواهد داشت.

باید توجه داشت که جامعه ی مبتنی بر سوسیالیسم بازار شوایکارت می باید در اجازه به کارگران برای کار براساس توان خود، مشابه باشد، مگر اینکه کارگران تحت کنترل ماشین و مدیریت قرار داشته باشند. در این نقطه جامعه ی وی گره گشایی می شود، چرا که اگر کار مجرد وجود نداشته باشد، محاسبه ی ارزش ممکن نخواهد بود، که در این صورت قیمت، شناور هزینه و کاملاً مبتنی بر آن خواهد بود و رقابت در این بافت به طور وسیعی بی معنا خواهد شد. از سوی دیگر اما اگر کارگران به همان نسبتی که دیگر کارگران کار می کنند کار کنند و تحت کنترل ماشین، مدیریت، رقابت و ... قرار داشته باشند؛ پس کارگران مجرد و بنابراین با روند کار خود و به ناچار با محصول خود نیز بیگانه هستند. چنین کارگرانی هیچ دلیلی ندارند که چنین جامعه ای را به جامعه ی سرمایه داری ترجیح دهند.

در انتقال به سوی وفور، ضریب همبستگی مناسبات، بین بخش های مختلف تولید، چنان که در تحلیل "گذاشت - برداشت" (۱) بیان شده است، شناخته خواهد شد. این دومین جنبه ی کلیدی "اقتصاد" سوسیالیسم است. در نخستین مرحله ی خروج از سرمایه داری، رشد سریع و ضریب تغییر آن پرشتاب خواهد بود، اما پس از این دوره آنها بیشتر قابل پیش بینی خواهند بود. بنابراین، برنامه ریزان قادر خواهند بود نیاز به کالا های قدیمی که مربوط به تاریخ است و کالاهای جدید با مراجعه به ضرایب جدید، برآورد کنند. هنگامی که آنها دچار اشتباه شوند، که امکان آن همیشه هست، می توانند از موجودی استفاده کنند در حالیکه از آن اشتباه می آموزند. پس از دوره ای از این خطاها، برنامه ریزان اشتباهات کمتری خواهند کرد، گرچه هنوز برخی خطاها ادامه خواهند یافت.

سومین جنبه ی "اقتصاد" جامعه، عدم تمرکز خواهد بود که به آن اشاره شد. در این زمینه به این معنی خواهد بود که در پایین ترین سطح، برنامه ریزی به آمارگیری نیاز دارد. برنامه ریزان ماهیت تقاضای مصرف کنندگان را با پرسش مستقیم از مردم به دست خواهند آورد.

در فاز نخست پس از به دست گرفتن قدرت، پول و بازار به حیات خود ادامه خواهند داد، اما با ارتقای تولید، جنبه های هرچه بیشتر جامعه از اقتصاد پولی خارج خواهد شد. براین اساس، به سرعت



پس از به دست گرفتن قدرت، پول و بازار به حیات خود ادامه خواهند داد، اما با ارتقای تولید، جنبه های هر چه بیشتر جامعه از اقتصاد پولی خارج خواهد شد. بر این اساس، به سرعت "تحصیل" و "تأمین بهداشت و درمان" و در پی آن در مدت کمی "محصولات دارویی" به طور کامل رایگان خواهند شد.

هیلال تیکتین

"تحصیل" و "تأمین بهداشت و درمان" و در پی آن در مدت کمی "محصولات دارویی" به طور کامل رایگان خواهند شد. همچنان که "وسایل حمل و نقل عمومی" رشد می کند، می تواند از بازار خارج شود. گام بعدی ارایه ی مسکن و خدمات شهری رایگان خواهد بود. تمام این بخش های اقتصاد در کشورهای استالینیستی و سوسیال دموکرات در پنجاه تا صد سال گذشته به طور ناقص از بازار خارج شده بودند. البته نکته این است که این بخش ها تحت بازار عملکرد بدی دارند. امور مالی با محدود شدن استفاده از پول به تدریج ناپدید خواهند شد. بخش تسلیحات از بین خواهد رفت. همچنان که "بارآوری تولید" رشد می کند، بیشتر بخش های تولید شامل تعداد اندکی کارگر خواهند بود که تعداد اندکی دستگاه را به کار می برند تا به تولید دستگاه های دیگر و یا به تولید کالاهای مصرفی ضروری می پردازند. در آن حالت، آنها ارزش مبادله نخواهند داشت و بنابراین قیمت خود را از دست خواهند داد. توزیع در "نبود پول" بسیار ساده خواهد بود و کارگران به کارهای نوینی خواهند پرداخت.

تعداد بسیاری از کارگران به کارهای خلاقه خواهند پرداخت. خواه در تحقیقات، فرهنگ، بهداشت و یا کار یدی نوع جدید، تفاوت چندانی نخواهد کرد، چرا که هر موقع بخواهند می توانند کارشان را تغییر دهند. خود آموزش ماهیت خود را تغییر خواهد داد. آموزش مدرن ذهن جستجوگر کودک را با القای یک نظم خفقان آور ویران می کند. به جای آن هر کس یک روش ادراک را خواهد آموخت که به آنها امکان می دهد طرح ها و رشته های نوین را بسیار سریع تر از اکنون دریافت کنند که به آنها بسیار آسان تر از شرایط کنونی امکان تغییر شغل را می دهد. نیروی کار دیگر کالا نخواهد بود. کارگر محصول خود را کنترل خواهد کرد، او روند کار خود را کنترل خواهد کرد، و او متحد انسان همچون یک کل خواهد بود. این به یقین مفهوم سوسیالیسم است.

پرسش های فنی

به هر روی، شویکارت برخی پرسش های فنی را مطرح می کند. چه کسی تصمیم می گیرد که کدام کارخانه طرف قرارداد باشد، کدام یک گسترش یابد، به چه مسیری خواهند رفت، و چه کالایی تولید خواهند کرد؟ تصمیم ها چگونه اتخاذ می شوند؟ اقتصاددان های مدرن تمام وقت خود را صرف این پرسش ها می کنند، که معتقدند بسیار اهمیت کلیدی دارد چرا که خواسته های انسان پایان ناپذیر و منابع کمیاب اند. اگر ما هردوی این فرض ها یعنی کمیابی منابع و زیاده خواهی انسان ها را طرد کنیم شرایط متفاوت خواهد شد. جامعه برای شرایط وفور نسبی کار خواهد کرد، در آن صورت این پرسش ها به نسبت بی اهمیت خواهند شد. تعداد اندکی از مردم در کارخانه ها کار خواهند کرد. اشتغال کامل و هر کس به کار خلاقه اشتغال خواهد داشت. در نتیجه تصمیم هایی که در بالا به آنها اشاره شد، بسیار کم اهمیت جلوه خواهد کرد. البته شویکارت به طور تلویحی ایده ی امکان وفور نسبی و پایان ناپذیر بودن خواست های انسانی را رد می کند.

این همان بحث من با آلک نو(۲)، است که در دپارتمان من در همین دانشگاه گلاسکو تدریس می کرد، تا اینکه او از ارایه عمومی این مناظره امتناع کرد. چرا که این حقیقت آشکار شد که اگر وفور را بپذیریم، همه ی آنچه که در مورد سوسیالیسم بیان کردم به دنبال یکدیگر اتفاق می افتد. از دیگر سو، اگر کمیابی ماندگار است، سوسیالیسم منتفی است. تروتسکی این نکته را با جرئیات کامل باز کرده است. هنگامی که او مثال صف بستن برای تهیه ی نیازهای روزمره را به کار می گیرد تا نشان دهد چه اتفاقی خواهد افتاد، هنگامی که کمیابی وجود داشته باشد؛ نارضایی، پلیس، رقابت، زد و خورد، و... نیز وجود خواهد داشت. همچنان که من در نقد شویکارت استدلال کرده ام، تئوری ارزش کار، فرض را بر امکان وفور قرار می دهد و اگر این امکان رد شود آن را نیز باید منتفی دانست. بنابراین مارکسیسم نیز معنا ندارد. البته ممکن است که مارکسیسم نادرست باشد، در نتیجه از آنجایی که مارکسیسم تنها تئوری است که ضرورت سوسیالیسم را توضیح می دهد، اصلا شفاف نیست که چرا کسی خواهان سوسیالیسم خواهد بود.

در مورد خواست مردم، کشف اینکه این خواسته ها چه هستند، خیلی دشوار نخواهد بود. نیازهای پایه ای وجود دارد مانند آنهایی که پیشتر به آنها اشاره شد: مسکن، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و حمل و نقل عمومی، که مشترک است و به صورت همگانی تأمین خواهد گشت. مسایل عمده در این گستره از طریق تحقیق مستقیم یا از طریق آمار گیری، مراجعه به آرای عمومی و یا گرد هم آیی های عمومی، مشخص خواهند شد. در هیچ کدام اینها منظور هزاران، میلیون ها و بلیون ها مردم در یک زمان نیست. هر چه باشد، بسیاری از این مسایل می توانند به شکل محلی تصمیم گیری و حل شوند. برخی دیگر نیازمند تصمیم گیری های منطقه ای، ملی و بین المللی است. اما به نسبت با اهمیت بودن موضوع، می توان رفتارندم و یا آمارگیری کرد. اگر پرسش مطرح شده نادرست بود و یا نتیجه ی آن بر خلاف خواست واقعی مردم بود، رفتارندم دوباره و یا آمارگیری در مورد خواست مردم دشوار نخواهد بود. برای دیگر کالاها که خصوصی تر هستند، مردم قدرت انتخاب بیشتری به نسبت شرایط کنونی خواهند داشت، چرا که

یک سیستم آموزشی سوسیالیستی خواست مردم را به طور ریشه ای تغییر داده و روش های اجتماعی تری را برای ارضای نیاز های مردم مطرح خواهد کرد.

معنی برنامه ریزی است. البته اقتصاد مدرن با آگاهی هر چه بیشتر کنترل می شود. اشکال این نوع بیان، در هر حال این است که روند واقعی آن را بررسی نمی کند. کنترل کمیت کالاهای فراهم شده برای یک کارخانه ی ویژه، بر مناسبات بین بخش های یک کارخانه و یا بین کارخانه های مختلف یک مؤسسه، بر مقدار پول رایج در اقتصاد، نرخ بهره، کل سرمایه گذاری در صنایع تسلیحاتی و... که همه ی آنها نمونه هایی هستند از آنچه که شوایکارت برنامه ریزی می خواند؛ من اما آن را حد فاصل سازماندهی و بازار می خوانم. به یک معنی این یک پیش برنامه ریزی است با داشتن پارامترهایی از برنامه ریزی، اما بدون اینکه واقعا برنامه ریزی باشد. او در مورد شیوع این شبه برنامه ریزی حق دارد، ما اما باید ویژگی واقعی این روند را توضیح دهیم. هنگامی که این کار را بکنیم آشکار می شود که بخشی از آن آگاهانه و بخشی ناآگاهانه است، که متکی بر اطلاعات و آگاهی های نسبی ونه کافی است. به همین دلیل، تصمیم ها تنها گاهی و یا بخشی از آن اجرا می شوند. یک تصمیم ساده برای بالا بردن نرخ سود، برنامه ریزی ویژه ای نیست مگر در حد بالا بردن حقوق یک مدیر. برنامه ریزی نیازمند تنظیم آگاهانه ی عملیات تولید کنندگان است، و از همین روست که بعید است موفق شود مگر اینکه خود تولید کنندگان به طور مستقیم در آن مشارکت داشته باشند. به نظر من می رسد که آن دنیای واقعی که شوایکارت به آن اشاره می کند این است که تولید کنندگان، به طور مستقیم در تضاد با تصمیم های کسانی هستند که نقش حیاتی در عملکرد بازار دارند، بازاری که به طور گسترده "سازمان یافته" است، اما برنامه ریزی شده نیست.

شوایکارت با توصیف بالا از برنامه ریزی مخالف است. هر سوسیالیستی باید توجه داشته باشد که هر مقوله ی اقتصادی یک رابطه ی اجتماعی است. اقتصادهای قشری از این نکته پرهیز می کنند و سعی می کنند که مقوله های خود را با چشم فروستن بر عامل انسانی، بی ارزش سازند. در این نوع اقتصاد سرمایه و برنامه ریزی همچون اشیای قائم به ذات ظاهر می شوند. در حالی که هیچ کدام آنها اشیای قائم به ذات نیستند، بلکه مناسبات اجتماعی هستند. پس برنامه ریزی اجتماعی چیست، غیر از آنکه من در بالا توضیح دادم که باید شامل برنامه ریزان و کارگران باشد. اشکال آنگاه این است که برنامه ریزان نامبرده در مقام کنترل کارگران هستند، اما کارگران علاقه ندارند که کنترل شوند و باید مجبورشان کرد تا اطاعت کنند. تنها دو راه برای اجبار به اطاعت وجود دارد: بازار و زور. اگر زور در یک اقتصاد صنعتی مدرن بکار گرفته شود، به سادگی کار آمد نخواهد بود چرا که کارگران بد کار خواهند کرد، که تأثیرش به کل سیستم بر خواهد گشت. چنانکه من به طور مرتب یاد آور شده ام، این آن چیزی است که در اتحاد شوروی اتفاق افتاد و عامل شکست آن شد. به یقین ما نمی توانیم توصیفی چنان

مؤسسات بزرگ مشخص خواهند کرد که مردم چه می خواهند. فرض شوایکارت که بازار همچون یک هتل هیلتون دمکراتیک به روی همه باز خواهد بود اگر فقیر و غنی وجود نداشته باشند عالی است. او موضوع تصمیم گیری در سطوح مختلف را می پذیرد، اما احساس می کند که آنها باید تصمیم هایی از نوع بازار برای سرمایه گذاری اتخاذ کنند. در حقیقت مشروط بر اینکه سرمایه گذاری، کمتر در قیمت و بیشتر در کمیت حضور یابد، ما اختلافی نداریم. جایی که ما اختلاف داریم در بحث موفقیت و ناکامی مؤسسات است. به ما گفته می شود که اگر کالای آنها مورد علاقه ی مصرف کنندگان نباشد آنها ناکام خواهند شد. احتمالا، اگر هزینه ی آنها بسیار زیاد باشد نیز ناکام خواهند شد، اگر رقبای آنها کالا را ارزان تر تولید کنند، اگر کارگران حقوق بیشتری بخواهند، و یا مدیریت کارآمد نباشد. مصرف کنندگان چگونه تصمیم خواهند گرفت که چه می خواهند و چه نمی خواهند؟ در حال حاضر این تصمیم از طریق تبلیغات، نبود جایگزین و همچنین آموزش گرفته می شود. یک سیستم آموزشی سوسیالیستی خواست مردم را به طور ریشه ای تغییر داده و روش های اجتماعی تری را برای ارضای نیاز های مردم مطرح خواهد کرد. یک بازسازی کامل لازم است. نکته این است که مؤسسه ی رقابتی در گزینش تأثیری ندارد و همزمان، بازار تنها هنگامی معنا دارد که نیروی کار به فروش برسد و کارگران کنترل خود را بر محصول خود از دست بدهند. با این همه شوایکارت می خواهد که کارگزارانش مدیران را انتخاب کنند. چیزی که ممکن است پرسید این است که چه چیزی کارگران را از درخواست حداکثر حقوق ممکن باز می دارد؟ پاسخ داده می شود که بازار آن را مهار خواهد کرد. به عبارت دیگر رقابت با مؤسسات دیگر. در این صورت به هر شکل ما یک سرمایه داری دولتی بدون طبقه ی سرمایه دار داریم، چنان که وی ادعا می کند، کارگران همچنان نیروی کار خود را به مؤسساتی می فروشند که اگر سود کافی حاصل نکنند، ورشکسته خواهند شد. در این روند، کارگران آنها اخراج شده و مجبور به پیوستن به ارتش ذخیره ی بیکاران خواهند بود. نیروی کار در این شرایط، همچنان یک کالا است، و توسط ابزار معمولی سرمایه داری یعنی بیکاری و بت وارگی کالا کنترل می شود. اگر به هر حال بیکاری رد شود و کارگران کارشان را از دست ندهند، هیچ مانعی وجود نخواهد داشت که کارگران محصول کامل خود را طلب کنند، که این هر نوع سودی را نابود خواهد کرد. شوایکارت اما مطرح می کند که کارگران منافع جامعه را بر منافع خود ترجیح خواهند داد. در این صورت ما می توانیم این پرسش را مطرح کنیم که از اول چه نیازی به اتلاف منابع در رقابت برای اداره ی چنین جامعه ای است. در جایی که کارگزارانش به این درجه از آگاهی رسیده اند، به یقین ما می توانیم بازار را حذف کنیم.

مسئله ی بازار و برنامه ریزی

شوایکارت می گوید که هیچ تضادی در دنیای واقعی بین بازار و برنامه ریزی وجود ندارد. شوایکارت سازماندهی آگاهانه را "برنامه ریزی" می خواند. من موافق نیستم که چون هر گاه که تعدادی از مردم در هر سطحی یک تصمیم اقتصادی را اتخاذ می کنند به

سرمایه نیاز به بیکاری انبوه دارد تا بتواند نظام خودش را پیش برد، چرا که "بیکاری" کارگرانی مطیع تولید می کند که دستورها را دقیقاً اجرا می کنند چرا که راه دیگری ندارند.

کار مجرد نهفته است، یعنی تقلیل نیروی کار کارگر به کالا. اگر به هر حال، کار یک کالا نیست، پس نه کنترلی بر کار وجود دارد و نه سرمایه؛ و همچنین هیچ مقیاس قابل اطمینانی برای محاسبات. به بیانی دیگر، بازار وجود ندارد.

برخلاف پانوشت دوم شوایکارت، دشوار است استدلال شود که سرمایه داری به کارگران نوعی کنترل بر اقتصاد می دهد چرا که آنها مصرف کننده ی کالا هستند. این درست است که در سال های پس از جنگ کارگران در کشورهای پیشرفته تا حدودی به مصرف کنندگان تبدیل شدند این اما نتیجه ی ارفاق سوسیال - دمکراتیک بود که سرمایه داری همچون ابزاری برای اجتناب از اجتناب ناپذیر به کار گرفت. اما پیش از آن چنین نبود، در هر حال تقاضاهای کارگران به جای خود کارگران از سوی مؤسسات عظیم، تصمیم گیری می شوند. به ما گفته می شود، کارگران در سیستمی موسوم به سوسیالیسم بازار، همان در آمدی را خواهند داشت که دیگران دارند. در نتیجه این آنها هستند که در مورد مصرف تصمیم گیری می کنند. اما اگر کمیابی وجود داشته باشد، در هر صورت برخی از مردم کم تر از دیگران به دست خواهند آورد، مگر این که سهمیه بندی وجود داشته باشد. تاریخ محدودیت پول تحت سیستم استالینی و در زمان جنگ در دیگر کشورها نشان داد که تغییرات شدیدی در قیمت ها به وجود می آید مگر اینکه سهمیه بندی وجود داشته باشد. با فرض اینکه هر کس نیازهای اولیه اش برآورد شود، همچنان کالاهایی خواهد بود که هر کس مایل است داشته باشد اما قادر نیست به دست آورد. این نوع کالاها یا می توانند سهمیه بندی شوند و یا به آنهایی که وضع نسبی بهتری دارند داده شود. در این جا نکته این است که بازار موجب نابرابری است. شما نمی توانید یک بازار عادلانه و یا حقوق عادلانه در بازار داشته باشید. در یک جامعه ی سوسیالیستی حقیقی این نوع کالاها هنگامی تولید خواهند شد که برای همه ی مردم کافی باشند، اما از آنجا که کمبود همگانی یک مسئله ی مربوط به گذشته خواهد بود این عامل نگرانی نخواهد بود.

پانوشت سوم می پرسد که آیا من هر نوع از سوسیالیسم بازار را بررسی کرده ام. من وسوسه شدم که به این پرسش پاسخ دهم، با وجود "آلک نو" به عنوان رئیس این دپارتمان، من ناچار بودم این کار را بکنم، اما مسئله واقعا این نیست. من هم از سرمایه داران و هم از کارگران تحت سوسیالیسم بازار صحبت می کنم، چرا که از نظر من، عملکرد سرمایه داری، اگرچه نه سرمایه داری که ما می شناسیم، به بقای خود ادامه خواهد داد چرا که من سوسیالیسم بازار را همچون نوعی سرمایه داری می دانم. به بیانی دیگر، سرمایه داری نوین بسیاری از اشکال "برنامه ریزی" را که شوایکارت به درستی به آنها اشاره می کند، به کار می گیرد، این اما تنها منجر به سرمایه داری ناکارآمد می شود. سرمایه داری با همان تضادی تضعیف می

گسترده داشته باشیم که هم فرعون بتواند اهرام ثلاثه و سیستم آبیاری را با آن برنامه ریزی کند، هم اربابان فئودال املاکشان را، و هم سرمایه دار مجموعه اش را و حتا "میلتون فریدمن" نظام سرمایه داری را، چرا که او توصیه می کند از آمار پولی (۳) جهت پیشرفت اقتصادی استفاده شود.

این درست است که اشکال سازمانی از آغاز زمان به کار گرفته شده است، و البته همین هم اساس کتاب مقدماتی بوگدانف بر اقتصاد سیاسی مارکسیسم بود که به طور گسترده از طرف بلشویک ها به کار رفت. شبه بازار نیز برای زمانی بسیار طولانی وجود داشته است، اما تنها هنگامی سرمایه به وجود آمد که بازار در حقیقت، کارکرد پیدا کرد. همواره پارامترهایی از آینده در گذشته موجود است. اما شناسایی کردن این دو بسیار با اهمیت است. انسان شامپانزه نیست گرچه DNA ما به ویژه با شامپانزه یکی است. اما ما شامپانزه را همچون موجودی که تبدیل به انسان شده است می نگریم. دقیق تر اینکه، من استدلال کرده ام که تصمیم گیری آگاهانه و اشکال سازماندهی مربوطه با بازار در تضاد است. سرمایه ترجیح می دهد مقید نباشد و هنگامی که مهار شود نا کارآمد خواهد شد. این یک نکته ی اساسی است که من و شوایکارت بر سر آن اختلاف داریم. این اختلاف البته در دهه ی ۲۰ در مناظره های بین بوخارین و پرئوبرائنسکی تکرار شده است، گرچه هر دو اعتقاد داشتند که تحت سوسیالیسم، بازار وجود نخواهد داشت. روشن است که هایک، فریدمن، تاچر، ریگان و... منظوری داشتند که می خواستند دولت را به عقب برانند. آنها سعی داشتند یک اتوپای ارتجاعی برقرار کنند، که سرمایه از همه ی قیدها مانند مالیات بر درآمد، محدودیت های محیط زیستی، قوانین کارگری و... آزاد باشد. سرمایه نیاز به بیکاری انبوه دارد تا بتواند نظام خودش را پیش برد، چرا که "بیکاری" کارگرانی مطیع تولید می کند که دستورها را دقیقاً اجرا می کنند چون راه دیگری ندارند. این واقعیت که سرمایه محدودیت هایی را پذیرفته است گویای برنامه ریزی نیست، بلکه آنها را پذیرفته است تا بقایش ادامه یابد. حتا "برنامه ریزی" آن در درون مؤسسه ناراحتی دایمی ایجاد می کند، برای این که معنی برنامه ریزی این است که باید از ضوابط غیر بازار برای موفقیت استفاده کند. ضوابطی که بی گمان نامشخص است و به کارگران اجازه می دهد که نقش خود را ارتقا دهند.

نتیجه گیری

من با ارجاع به پانوشت های شوایکارت آغاز کردم و می خواهم با همان پایان دهم. چرا که رد ادعاهای او فهرست مناسبی از بحث های من را فراهم می کند.

در مورد نخستین پانوشت شوایکارت، من این نظر را که توصیف من از سوسیالیسم فرمایشی است، رد می کنم و یا اینکه یک توصیف ارزشی بی طرف امکان دارد. سوسیالیسم در تخالف با از خودبیگانگی، استثمار و کلاسارای سرمایه داری قرار دارد و باید براساس مناسبات نوین اجتماعی خود تعریف شود و آنها باید نقطه مقابل جنبه هایی باشند که در بالا یادآوری شد. آنها باید به این معنا باشند که کار مجرد و به همراه آن از خودبیگانگی و بت وارگی کالا باید ناپود شوند. تمام ویژگی بازار، در هر صورت، در استفاده از

شود که من در سوسیالیسم بازار می بینم.

من مناسبات بین بازار و برنامه را در تضاد نمی بینم. تضاد بین کار و سرمایه است، اما بین سرمایه دار و کارگر و بین برنامه ریزی و بازار یک نبرد تا پای جان هست. از کار و سرمایه به اقتصاد برنامه ریزی شده یک جایگزینی است، اما بین برنامه ریزی و بازار تنها خشونت وجود دارد.

تناقضی بدنهاد و عظیم که گاهی پنهان و گاه آشکال غول آسا، موقت و یا میانجی به خود می گیرد، اما همواره در نهایت به شکل تناقض مستقیم ظاهر می شود. اگر قرار است سرمایه داری مدرن درک شود! این همان تناقض مشخصه ی زمان ماست و باید درک شود. سرمایه داری یک ساختار غیر قابل تغییر نیست، بلکه متولد شده، رشد می یابد و افول خواهد کرد، و ما در دوران افول آن زندگی می کنیم، که ناشی از همین تناقض است. اجتماعی کردن تولید که مارکس از آن سخن می گوید، باید به حذف ارزش و جایگزین آن منجر شود، نخست با شبه برنامه ریزی و یا آشکال سازماندهی و سرانجام آنگاه که سرمایه داری سرنگون شد، به شکلی که انسان ها به طور مستقیم و آگاهانه در مورد آینده ی خود تصمیم گیرند.

شوایکارت سخنانش را با منابت بسیار با تلاش برای یافتن زمینه ی مشترک به پایان می برد. ما البته هردو سوسیالیست هستیم، اما جهان کنونی و آینده را بسیار متفاوت می بینیم. توصیف او از سوسیالیسم به وی اجازه می دهد که کشورهای استالینیستی را سوسیالیست ببیند، در حالیکه من آنها را به همان اندازه و حتا بیشتر از جامعه ی سرمایه داری؛ دور از سوسیالیسم می دانم. برای من همه نوع خوشبینی جهت فروپاشی آنها وجود دارد، و اکنون من منتظر فروپاشی سرمایه داری هستم، به شهادت از بین رفتن شکل ارزش، همچون یک نشانه ی نابودی نظم کهن اجتماعی. گرچه شوایکارت و من در این بنیادها اختلاف نظر داریم، اما امیدوارم که در هنگام مشکلات کنار هم قرار بگیریم.

دیوید شوایکارت: پاسخ به تیکتین

مناظرات بسیار زیادی در مورد شایستگی سوسیالیسم بازار به طور تجربیدی بدون رجوع به یک نوع مشخص دنبال شد. گرچه هم تیکتین و هم اولمان هردو سعی کردند در نقد هایشان بیشتر عینی باشند، به نظر می رسد که هیچ کدام جنبه های متمایز ویژه ی دموکراسی اقتصادی را درک نکردند- که نوع ویژه ای از سوسیالیسم بازار است که من قصد دفاع از آن را دارم. (۱) به عنوان نمونه، تیکتین فکر می کند که در اقتصاد دموکراتیک مدیران، تحت فشار رقابت، برای پذیرش حقوق های پایین باید کارگران را تحت فشار قرار دهند؛ در غیر این صورت سود ناپدید می شود. اولمان به سهم خود، فکر می کند که سرمایه همچون ارزش خود گسترش یابنده، به بقای خود تحت دموکراسی اقتصادی ادامه خواهد داد. نه تیکتین و نه اولمان درک نکرده اند که "مزد"، "سود" و "سرمایه" در بستر دموکراسی اقتصادی دارای مفهوم کاملا متفاوتی اند با آنچه که در بستر سرمایه داری است.

دقیق بگویم، در مؤسسه ی خودگردان کارگران "مزد" وجود ندارد. همه ی کارگران که شامل مدیران نیز هست، از "سود" سهمی

دریافت می کنند و نه یک مزد قراردادی و یا حقوق. این "سودها" تحت اقتصاد دموکراتیک، متفاوت از سرمایه داری محاسبه می شوند. در هردوی آنها سود، تفاوت بین درآمد فروش و هزینه است؛ اما تحت اقتصاد دموکراتیک درآمد کارگران جزو هزینه نیست. پاداش است؛ آن چیزی است که پس از خرید نیازهای زندگی، کنار گذاشتن مبلغ استهلاک و پرداخت مالیات، باقی می ماند. پس مدیران نمی توانند به کارگران برای بالا بردن سود شرکت، فشار بیاورند تا مزد پایین تری دریافت کنند. این سودها دقیقا آن چیزی است که "مزدهای" آنها را تعیین می کند. همچنین کارگران نمی توانند به بالا بردن دستمزد اصرار ورزیده و باعث حذف سود شوند. بازم، این دستمزدها همان سودها هستند. (۲) تنها روشی که کارگران قادر خواهند بود دستمزد خود را بدون کار بارآورتر و یا به کارگیری فن آوری کارآمدتر، افزایش دهند؛ این است که به مدیران بگویند که قیمت محصولات خود را افزایش دهند- این اما بدون به خطر انداختن توان رقابتی مؤسسه ی آنها، ممکن نیست. (۳)

اگر در بستر اقتصاد دموکراتیک "دستمزد" وجود ندارد، سرمایه می تواند وجود داشته باشد؟ اولمان، همچون مارکس، سرمایه را همچون ارزش خودگستر، تشخص می دهد. این به نظر من درست است. ساختار یک سیستم سرمایه داری چنان است که انگیزه های قوی مثبت و منفی، فرد سرمایه دار را به بازسرمایه گذاری بیشتر سودش وامی دارد، بنابراین، ارزش سرمایه (جز در شرایط بحران اقتصادی) میل به افزایش دارد. در بستر اقتصاد دموکراتیک اما، چنین فشار بی امانی برای گسترش وجود ندارد. بنابراین "سرمایه" نه به مفهوم مارکس و نه اولمان وجود نخواهد داشت. برای اطمینان، بودجه ی کنار گذاشته ای برای سرمایه گذاری دوباره وجود دارد. اما این بودجه از مالیات بر "دارایی سرمایه ای" (Capital assets) مؤسسات تأمین می شود. (۴) نرخ این مالیات به شکل دموکراتیک تعیین می شود و نه توسط نیروهای بازار. این یعنی تصمیم برای نرخ کل "باز سرمایه گذاری"، تحت کنترل آگاهانه و مشاورت های دموکراتیک است.

باید متذکر شد که همواره بحث هایی در هر دو سو وجود خواهد داشت. بالا بردن نرخ سرمایه گذاری، پول بیشتری را برای مؤسساتی که تمایل به گسترش دارند ایجاد خواهد کرد. اما بالا بردن نرخ سرمایه گذاری در عین حال به معنای بالا بردن نرخ مالیات و در نتیجه پایین آوردن مصرف فوری همگانی است و اینکه، این بده بستان، در بستر اقتصاد دموکراتیک آشکار می شود، یکی از ویژگی های آن است. در بستر سرمایه داری نیز، بده بستان بین سرمایه گذاری و مصرف از آنجایی که نرخ سرمایه گذاری تنها با پایین آوردن دستمزدها و یا بالا بردن قیمت ممکن می شود (که در واقع به نتیجه ی یکسانی منجر می شود) وجود دارد، اما این بده بستان پنهان است و قابل مقایسه با نوع دموکراتیک آن نیست. (۵)

به جای ادامه ی نقد مشخص از اولمان و تیکتین و دفاع مشخص در برابر اتهام های آنها، بگذارید به نوع دیگری نتیجه گیری کنم. برای دیدن اینکه اختلاف های ما واقعا در کجاست، فرض کنیم که یک بحران شدید سیاسی در یک کشور پیشرفته ی سرمایه داری پیش آمد، و آنهایی که زمام قدرت را در دست دارند از سوی مردم مأمور انجام تغییرات بنیادی در جامعه شده اند و فرض کنیم مردم،



همه (البته به استثنای سرمایه داران پیشین که اینک برای ادامه ی زندگی باید کار کنند) خواهد شد. همزمان می توانیم آغاز به انتقال بخش های مهم اجتماعی به خارج از اقتصاد پولی کنیم. بهداشت و درمان و تحصیل می توانند بلافاصله رایگان شوند، و به دنبال آن دارو و وسایل نقلیه عمومی خواهند بود. در یک مدت کوتاه مسکن و خدمات مربوطه نیز می توانند به طور رایگان واگذار شوند.

در حالیکه این پیشرفت ها در حال اجراست، فن آوری در بخش تولید به گستردگی به کار گرفته خواهند شد و منجر به کم شدن نیاز به کار طاقت فرسا به حداقل شده، در نتیجه مردم به دنبال کارهای خلاقه و با ارزش خواهند بود. همچنان که مردم روز به روز بیشتر از کار خود و کمتر از مصرف بی معنا لذت بردند، ما به زودی خود را در یک شرایط "و فور"، یعنی با محصولات کافی در دست برای ارضای خواست معقول همه؛ خواهیم یافت. بنابراین نیازی به دریافت پول برای هیچ چیزی نخواهیم داشت. برنامه ریزان با تحقیق و مراجعه به آراء، می توانند به خواست مردم یقین حاصل کنند و این محصولات به طور شایسته تولید و به مراکز توزیع فرستاده خواهد شد. مردم به کمک یکدیگر بر خواهند خواست. دیگر نه بازار، نه پول و نه کمیابی خواهد بود.

به عنوان یک مارکسیست من این سناریو را به همان اندازه که بسیاری از غیر مارکسیست ها خواهند دانست مضحک نمی دانم. من فکر نمی کنم خواست ها چنان بی نهایت سیری ناپذیر است که کمیابی قابل فایده آمدن نیست. همچنین اعتقاد ندارم که ممکن نیست که ما روزی در جامعه ای زندگی کنیم که اغلب مردم واقعا از کار خود لذت ببرند. اما من در مورد این سناریوی خاص تردید جدی دارم، باید اعتراف کنم بسیار شبیه به چیزی است که خود من سال ها پیش هنگامی که سعی می کردم تصویر کنم که انتقال چگونه از جامعه ی سوسیالیستی بازار با خودگردانی کارگران به کمونیسیم کامل انجام خواهد شد؛ مطرح می کردم. (۶)

من این سناریو را دیگر محتمل و حتا مطلوب نمی دانم. پیش از هر چیز، این سناریو، معضلات حذف اتلاف را که از سرمایه داری به ارث خواهیم برد، بسیار دستکم می گیرد. به طور مثال، گفتن اینکه تولید تسلیحاتی را نابود کنیم، اما اگر حتا چنین چیزی شایسته باشد (یعنی همه ی دنیا یکباره سوسیالیست صلح طلب بشوند)، با مشکل دهها هزار کارگر که در این صنایع کار می کنند چه باید کرد. آنها را نمی توان به سادگی بیکار کرد. این نه تنها برخلاف تعهد سوسیالیسم برای اشتغال کامل است، بلکه چنین حرکتی تقاضای محلی کالا را شدیدا متاثر خواهد کرد و همه ی صناعی که متکی به فروش به این کارگران هستند، دچار رکود خواهند شد. انتقال این کارگران به صنایع دیگر آسان نیست و همچنین یافتن استفاده ی جایگزین برای امکانات تولیدی که برای ساختن سلاح های کشتار جمعی طراحی شده اند. سرمایه ی عظیمی برای کمک

سوسیالیسم می خواهند. چه باید کرد؟

جالب است که تیکتین، اولمان، لاولر و من همه تقریبا یک جواب خواهیم داد. ما ممکن است در مورد سوسیالیست خواندن این جامعه ی نوین از ابتدا، اختلاف داشته باشیم، اما همه ی ما در این که بازار دستکم برای مدتی باید باقی بماند هم عقیده ایم. در نتیجه این جامعه ی نوین، با هر نامی پسوند بازار را همراه خواهد داشت. سپس باید پرسید، چه کسی مؤسسات را به کار می اندازد؟ من فکر می کنم همه ی ما توافق داریم که کارگران. کارگران در مؤسسات باید مدیران خود را انتخاب کنند (یا شورایی انتخاب کنند برای گزینش مدیران). جایگزین (از آنجایی که کسی باید مسئول باشد) برای انتصاب مدیران، دولت و یا حزب خواهد بود، اما من فکر نمی کنم نه اولمان و نه تیکتین این روش را مطلوب بدانند.

در مورد سرمایه گذاری چه؟ بودجه برای سرمایه گذاری جدید از کجا خواهد آمد، و این سرمایه چگونه اختصاص خواهد یافت؟ به نظر می رسد که نه اولمان و نه تیکتین به اندازه ی کافی به این مسئله فکر نکرده اند، اما هر دو اصرار می کنند که اقتصاد می باید برنامه ریزی شود. اما از آنجایی که هر تغییری در روال تولید می باید از طریق سرمایه گذاری جدید انجام شود، برنامه ریزی اقتصاد در نهایت مستلزم برنامه ریزی سرمایه گذاری است. بنابراین اولمان و تیکتین احتمالا با روش عمومی من که سرمایه گذاری نیاز به "کنترل اجتماعی" دارد، موافقت داشته باشند. از آنجایی که دیگر هیچ سرمایه داری برای جلب به سرمایه گذاری وجود ندارد، به نظر می رسد که این بودجه ها باید از طریق مالیات (مستقیم یا غیر مستقیم) تأمین شود. این بودجه ها اکنون باید با شیوه ای به اقتصاد تزریق شوند که به اضطراری ترین معضلات اختصاص یابند. من هیچ دلیلی نمی بینم که اولمان یا تیکتین با اینکه این بودجه ها از طریق بانک های ملی شده توزیع شوند، مخالف باشند.

خلاصه اینکه من هیچ علتی نمی بینم که اولمان و تیکتین با سازمان یابی، بلافاصله پس از انقلاب؛ که دقیقا آن شکلی است که من آن را دمکراسی اقتصادی می نامم مخالف باشند. آنها ممکن است مایل باشند در مورد جنبه های فنی این شیوه بحث کنند، اما هیچ زمینه ای برای مخالفت با اصل اقتصاد بازار با مؤسسات در بستر اداره ی دمکراتیک کارگران و سرمایه گذاری تحت کنترل جامعه؛ ندارند. ممکن است آنها مایل نباشند آن را سوسیالیسم بخوانند، اما باید اعتراف کنند که هیچ جایگزینی که قادر و مایل به ایجاد تغییرات ریشه ای در دوره ی بلافصل کسب قدرت یک دولت سوسیالیستی باشد، برای انطباق بهتر با توصیف آنها از سوسیالیسم؛ برای آرایه ندارند. ما باید چیزی مانند دمکراسی اقتصادی را هدف قرار دهیم. بنابراین، به یک مفهوم، بحث واقعی این است که بعد چه کنیم. بگذارید بر روی سناریوی تیکتین تمرکز کنم. تیکتین فکر می کند حیف و میل عظیمی که ما در نظام سرمایه داری داریم، هزینه های نظامی، تبلیغات، چندباره سازی کالاها، فروشگاه های متعدد غیر ضروری، به سرعت حذف شده و منجر به رشد سریع مصرف تقریبا

من فکر نمی‌کنم که ما هرگز به نقطه‌ای که انگیزه‌های اقتصادی کاملاً از بین بروند، خواهیم رسید. در هر صورت من فکر می‌کنم که این نابخردانه‌ست که بر روی چنین پیامدی حساب کنیم و یا حتی آن را بسیار مهم تلقی کنیم.

رایگان باشد؛ چیزی کاملاً دیگر. چنین سیاستی مبتنی بر این است که همه‌ی خانه‌ها کم‌وبیش یک کیفیت خواهند داشت و خواست مردم در این مورد تقریباً یکسان است. اگر چنین نباشد، خانه‌های مورد تقاضا هنوز باید سهمیه‌بندی شود، اما با مکانیسمی غیر از قیمت. اگر مسکن با پول سهمیه‌بندی شود، آنگاه افراد یا خانواده‌ها می‌توانند امتیازهای خود را معین کنند، و تصمیم بگیرند که امکانات خاص چقدر برای آنها مهم است، برای فضای بیشتر، برای داشتن حیاط، گاراژ، منظره‌ی بهتر، یک محله‌ی مناسب‌تر، کیفیت ساخت بهتر، نمای زیباتر، و و ... چه مقدار حاضرند اضافه‌پردازند. توجه داشته باشید، امکان ندارد نیاز مسکن را با تحقیق و آرا در غیاب قیمت تعیین کرد. چگونه می‌توان به این تحقیق پاسخ داد؟ از هر کس می‌توان پرسید خانه‌رؤیایی‌اش را مشخص کند. اما این چه حسنی خواهد داشت؟ برنامه‌ریزان نیاز دارند بدانند که امکانات گوناگون مسکن چقدر اهمیت دارند و افراد چه مبادله‌ای به ازای آن خواهند کرد (مگر اینکه چنان وفوری باشد که هر کس، از آنجایی که هیچ تفاوت واقعی هزینه و نه هیچ محدودیت محلی وجود ندارد، قادر باشد هر خانه‌ای که مایل است داشته باشد. (آیا هر کس می‌تواند اگر خواست یک خانه در کنار دریا داشته باشد؟ آیا ما داشتن چنین خانه‌ای را از آنجاییکه همه نمی‌توانند آن را داشته باشند، برای هر کس ممنوع خواهیم کرد؟ آیا ما یک لاتاری مسکن سازمان خواهیم داد؟)

این امکان هست که تیکتین با ابتکار کافی خود بتواند یک مکانیسم تخصیص اعتبار ارایه دهد. اما پرسش اساسی این است: چه ایرادی دارد که مسکن با شاخص قیمت سهمیه‌بندی شود؟ اگر هر کس درآمد کافی برای مسکن مناسب داشته باشد و هیچ کس نتواند از طریق خرید و فروش مستغلات بیش از حد ثروتمند شود - و اینها شرایطی است که جامعه‌ی نوین ما می‌تواند تضمین کند - ما به چه علتی باید بخواهیم مسکن را از بازار خارج کنیم؟ جز یک بیزاری ایدئولوژیک از خود بازار.

بگذارید من یک سناریوی متفاوت با تیکتین برای انتقال از سرمایه‌داری به جامعه‌ی فراسرمایه‌داری پیشنهاد کنم. بگذارید دوباره از دمکراسی اقتصادی که استدلال کردم و نخستین مرحله برای هر دوی ماست، آغاز کنم. چنان که تیکتین معتقد است، ما به یقین قادریم به سرعت به سمت سیستم بهداشت و درمان و تحصیل رایگان حرکت کنیم. البته رایگان به معنای بدون هزینه بودن برای جامعه نیست اما پوشش همگانی از طریق درآمد مالیات فراهم می‌شود. ما شاید خواهان انجام آن برای بازنشستگان نیز هستیم. باید یک زندگی مناسب برای هر کس که بازنشسته می‌شود فراهم شود.

این ممکن است جایی باشد که می‌خواهیم در جامعه‌ی مابعد سرمایه‌داری با اقلام رایگان در کوتاه مدت پیش برویم، شاید حتی در

به تبدیل این صنایع مورد نیاز است که باید به این بخش‌ها سرازیر شود، بودجه‌ای که به طور معجزه‌آسا با از بین بردن "اتلاف" حاصل نمی‌شود، بلکه باید از طریق مالیات، یعنی از مصرف‌کارگران دیگر تأمین شود. به نظر می‌رسد تیکتین واقعیت متضاد اقتصاد نوین را درک نکرده است. جلوگیری از "اتلاف" هزینه مالی نیاز دارد و یا اگر ترجیح می‌دهید، کار و منابع. در دراز مدت اقتصاد بهتر خواهد شد اما در کوتاه مدت مردم باید هزینه کنند.

حتا بیشتر از دست کم گرفتن مشکلات و هزینه‌های جلوگیری از "اتلاف" دست کم گرفتن مشکلات حذف کار طاقت فرسا از سوی تیکتین است. من فکر می‌کنم که دانشگاهیان از آنجاییکه شرایط کاری ما به طور استثنایی ممتاز است، به ویژه بیشتر مستعد این خطا هستند. اگر کسی به عنوان استاد دانشگاه استخدام شد از امنیت شغلی، در آمد مناسب، تعطیلات طولانی و حتی دوران استراحت (sabbaticals)، معمولاً آزادی قابل ملاحظه‌ای برای آنچه که تدریس می‌کنند، اغلب دخالت اساسی در طرز اداره‌ی دپارتمان خود و ... برخوردار هستند. هرکسی می‌خواهد باور کند که شرایطی که ما تحت آنها کار می‌کنیم می‌توانست فوراً گسترش یابد، یعنی طی چند سال برای کل نیروی کار فراهم شود. (در واقع بسیاری از ما از کار خود شکایت داریم، پس ما خواهان فوری شرایطی بهتر از آنچه که داریم برای همه هستیم.) این اما تفکری در مرز توهم و آرزومندانه است. من انکار نمی‌کنم که اگر کارگران بر کار خود نوعی کنترل داشته باشند، شرایط کار از آنچه که اکنون هست بهتر خواهد بود، و همچنین انکار نمی‌کنم که سرانجام طاقت فرساترین کارها را می‌توان ماشینی کرد و یا تغییر طرح داد و یا دوره‌ای کرد که کسانی که آن کارها را انجام می‌دهند واقعا احساس رضایت کنند. این اما زمان بسیار بسیار زیادی طول خواهد کشید و بیش از آن (که در این جا ما به یک اختلاف اساسی که من به یقین با تیکتین و اولمان و شاید حتی با لاولر دارم، می‌رسیم) من فکر نمی‌کنم که ما هرگز به نقطه‌ای که انگیزه‌های اقتصادی کاملاً از بین بروند، خواهیم رسید. ممکن است اشتباه کنم. از آنجاییکه قرار نیست این طی دوران حیات هیچ کدام از ما اتفاق بیفتد هیچ کدام از ما که اکنون زنده هستیم نخواهیم دانست. در هر صورت من فکر می‌کنم که این نابخردانه‌ست که بر روی چنین پیامدی حساب کنیم و یا حتی آن را بسیار مهم تلقی کنیم. من به این مورد در زیر خواهیم پرداخت.

سومین مشکلی که من با سناریوی تیکتین دارم اشتیاق او به خارج کردن اقلام، هر چه بیشتر و هر چه زودتر از اقتصاد پولی است. من فکر می‌کنم این آرزو انگیزه‌ی ایدئولوژیکی دارد. چرا که کسی که با بازار مخالفت می‌کند، حتی هنگامی که ناچار می‌شود ضرورت موقتی آن را بپذیرد، کسی که می‌خواهد اقلامی را از بازار خارج کند، حتی هنگامی که دلیل خوبی برای انجام آن وجود ندارد، انگیزه‌اش صرفاً ایدئولوژیکی است. به عنوان نمونه، تیکتین می‌خواهد که مسکن رایگان شود. این مورد، توجه مرا به عنوان یک عقیده‌ی بسیار بد جلب کرد. تضمین اینکه هر کسی جایی برای زندگی خواهد داشت، تا هنگامی که بتوان کاری ایجاد کرد که در آمد مناسب داشته باشد، پرداخت یارانه برای مسکن فقرا (که هنوز پس از انقلاب وجود خواهند داشت) چیزی است و گفتن این که مسکن باید برای همه

دراز مدت. ممکن است چند مورد دیگر هم باشد که باید به رایگان در اختیار همگان قرار گیرد، اما این باید مورد به مورد تصمیم گیری شود نه با محرز دانستن که چون می توانیم رایگان ارایه دهیم باید ارایه دهیم. وسایل حمل و نقل عمومی یک مورد است. اتوبوس ها و متروها می توانند رایگان شوند برای این که خطر تلف کردن و یا استفاده ی غیر معقول از آن وجود ندارد. اما این که باید رایگان شوند یا خیر بستگی به شکل شهرسازی و همچنین ارجحیت شهروندان خواهد داشت. حمل و نقل "رایگان" به این معنی است که آنهایی که از آن استفاده نمی کنند بخشی از هزینه ی آنرا بپردازند. اگر یک جامعه چنین سیستمی را ترجیح می دهد، بر این اساس که این سیستم انگیزه ای خواهد شد برای مردم که از اتومبیل خصوصی کمتر استفاده کنند؛ بگذار چنین باشد. اما چنین تصمیمی باید مبتنی بر مضرات استفاده ی مفرط از اتومبیل باشد، و نه خواست درونی خارج کردن بخش ها از بازار هر آنگاه که امکان دارد.

یک الویت نخستین بعد از انقلاب می باید اختصاص سرمایه گذاری جدید قابل ملاحظه ای به مناطق فقیر نشین شهر و روستا برای بازسازی مسکن، امکانات آموزش و پرورش و ایجاد هرچه بیشتر مؤسسات تولیدی که امکان دارد با هدف ایجاد کار مناسب و مولد برای همه باشد. تا هنگامی که مؤسسات سود آور خود گردان بتوانند برقرار شوند، حکومت باید خود همچون استخدام کننده ی عمده خدمت کند.

ما نباید تظاهر کنیم که این تعهد ساده و به آسانی از قبیل پس اندازی که از حذف "اتلاف" سرمایه داری بوجود می آید، خواهد بود. همچنان که من توضیح دادم، حذف خوداین "اتلاف" نیز پرهزینه خواهد بود. این حقیقت ندارد که سطح مصرف بخش وسیعی از شهروندان یکباره بهبود خواهد یافت. این بسیار محتمل است که برای بسیاری از مردم مصرف پائین تر برود و نه بالا، به این جهت که بودجه ی این تلاش های ضروری باید از طریق مالیات تامین شود. آنچه که بلافاصله برای همه بالا خواهد رفت امنیت شغلی و فرصت مشارکت در اداره ی مؤسسه ای که در آن کار می کنند است. این اصلاحات نیاز به هزینه ندارد و همچنین در بسیاری از موارد منجر به کارایی بیشتر درونی خواهد شد.

همچنین چیزی که بلافاصله رشد می کند، امکان مشارکت به مفهوم واقعی در امور اجتماعی است. این امکان بصورت ظاهری در دموکراسی های سرمایه داری هم اکنون وجود دارد، اما حال برای نخستین بار شهروندان تضمین خواهند داشت که بودجه های سرمایه گذاری به سمت مناطق آنها سرازیر می شود که تخصیص آن بعهده ی آنها است. می توان انتظار داشت که این فرصت نوین مسئولان محلی را به شور و اشتیاق بیاورد.

حالا بگذارید گذری سریع به آینده کنیم، حدود پنجاه سال آینده. فرض کنیم مناطق فقیر نشین ما بازسازی شده اند، امکانات بهداشت و درمان و همچنین تحصیلات برای همه ی شهروندان برابر و بهسازی شده است، و جوامع ما متعادل شده اند. میتوانیم انتظار داشته باشیم که سرمایه گذاری های نوین هر چه بیشتر با هدف کم کردن ساعات کار (کار هفتگی کوتاهتر، تعطیلات طولانی تر، تعطیلات مطالعاتی [sabbatical] تعطیلاتی است که به استادان دانشگاه جهت مطالعات و تحقیقات داده می شود.) و برای خلایق

و جذابیت بخشیدن هر چه بیشتر به کار به جای بالا بردن درآمدها خواهد بود. فرض کنیم که به این نقطه رسیدیم - پنجاه سال بعد از انقلاب به این نقطه نزدیک خواهیم بود - جایی که تقریباً هر کس احساس می کند که درآمد آنها به اندازه ای هست که آنها را از نگرانی های مالی رها سازد، و به آنها امکان دهد که آنچه را که زندگی خوب تلقی می کنند برای خود فراهم کنند. همه نخواهند گفت که هر آنچه را که می خواهند، دارند. مبادله هنوز باید انجام شود، برخی برای خرید خانه ای بزرگتر باید پس انداز کنند، برخی دیگر ممکن است مایل باشند مسافرت های زیادی کنند، بعضی ممکن است به تفنن های گران قیمت بپردازند، دیگران ممکن است برای روز مبادا قناعت کنند، برخی ممکن است مایل باشند برای مهمانی های بزرگ هزینه کنند و برخی دیگر ممکن است مایل باشند بطور گسترده به تلاشهای بین المللی امداد و یا کمک مالی برای انجام پروژه هایی که برای نقاطی از جهان که هنوز برای رهایی از میراث نواستعماری سرمایه داری مبارزه می کنند؛ بپردازند.

بگذارید فرض کنیم که اکثریت عظیم مردم نه تنها خود را از نظر مالی در امنیت احساس می کنند، بلکه اغلب آنها احساس می کنند که انگیزه ی اصلی شان برای کار کردن، خشنودی است که بدست می آورند. نه این که کار بازی است و این که آنها تعطیلات طولانی را نخواهند خواست، بلکه با توجه به همه ی این مسایل، آنها از کار خود احساس رضایت خواهند کرد و مایل به انجام آن خواهند بود، حتا برای دریافتی کمتر از آنچه که دریافت میکنند. این یعنی مقدار حقوق انگیزه ی اصلی کار نیست.

پرسش من اکنون این است: اگر ما به چنین مرحله ای برسیم، چه نیازی به شناسایی بیشتر اقتصاد هست؟ با پذیرش این که هنوز سوسیالیسم بازار است. مؤسسات هنوز کالاهای خود را می فروشند، و کارگران هنوز حقوق دریافت میکنند. هنوز پول و حتا رقابت، گرچه نه به شیوه های گلی هم را پاره کردن؛ وجود دارد. اقتصاد محکم و استوار است و نه به شیوه ی سرمایه دارانه ی قاعده ی رشد یا مرگ. مردم می توانند بدون دغدغه ی زیاد در مورد مسایل اقتصادی زندگی کنند.

من اعلام می کنم که سزاوار است که چنین جامعه ای را "مرحله ی بالاتر کمونیسم" بخوانیم. جامعه از "قلمرو ضروریات" گذشته و به "قلمرو آزادی" وارد شده است. مردم اکثراً بطور واقعی به "کاربراساس توانایی" و مصرف "براساس نیاز" مشغولند. چیزی که جوهر رویای منطقی مارکس است. امکان دارد جزئیات با آنچه که او پیش بینی کرده بود کاملاً منطبق نباشد، اما من فکر نمی کنم او خیلی ناامید شود. در هر حال، اگر چنین جامعه ای تحقق یابد و البته به نمونه ای برای همه ی جهان تبدیل شود؛ من از آن همچون تحقق بینش امید بخش مارکس دفاع خواهم کرد.

پانوشت ها:

- ۱- در سخنان آغازین خود، من همچنین مدل جان رومر (John Roemer) را مطرح کردم، اما از آنجا که نه تیکنین و نه اولمان به آن اشاره ی مستقیمی نکردند، من در اینجا بر دموکراسی اقتصادی تمرکز خواهم کرد.
- ۲- باید توجه داشت که در نمونه اول مؤسسات اجازه بازسرمایه گذاری



“سودهای” خود را ندارند. تمام سودها به کارگران باز می‌گردد. همه پول بازسرمایه‌گذاری از بودجه‌ی سرمایه‌گذاری که از طریق مالیات ذخیره شده است تأمین می‌شود.

۳- ممکن است مؤسسات تولیدی نه با کم کردن قیمت، بلکه با کم کردن دستمزدها به رقابت بپردازند. در تئوری بله چنین شیوه‌ای منتفی نیست. بهر حال درست همانگونه که مؤسسات سرمایه‌داری به ندرت با کاهش میزان سود خود به رقابت می‌پردازند (که بر خلاف کاهش هزینه‌ها منجمله دستمزداست)، به نظر نمی‌رسد چنین شیوه‌ای بین کارگران گسترش یابد. ماهیت چنین شیوه‌ی خود ویرانگری کاملاً مسلم است.

۴- تحت دموکراسی اقتصادی “داری سرمایه‌ای” با نام ابزار مادی تولید وجود دارد که تحت کنترل کارگران مؤسسه است. اما نه “سرمایه” همچون یک مقوله‌ی مجرد با تمایل ماهوی گسترش.

۵- این حقیقت ندارد که همواره یک بده بستان بین سرمایه‌گذاری و مصرف موجود است. گرچه معمولاً چنین است. اگر منابع و کارگران بلااستفاده وجود داشته باشند، گاهی ممکن است که سرمایه‌گذاری و مصرف را همزمان بالا برد. (این اساس اقتصاد کینز است) این تحت دموکراسی اقتصادی هم صادق خواهد بود.

۶- کتاب من *Capitalism or Worker Control? An Ethical and economic Appraisal* (New York: Praeger, 1980), 219 – 20



برتل اولمان: پاسخ به لاولر

شرکت در یک بحث جدی در مورد آینده‌ی سوسیالیسم، و در حقیقت آینده‌ی سرمایه‌داری اگر که سرمایه‌داری آینده‌ای هم داشته باشد؛ حقیقتاً لذت بخش است. شرکت کنندگان در این بحث در یک تخالف عمیق با سرمایه‌داری شریکند و به همان نسبت در تمایلی قوی به کمونیسم، اما در مورد جامعه‌ای که برای انتقال یکی به دیگری لازم است؛ اختلاف نظر دارند. بی‌شبهت به آنارکو- کمونیست‌ها، هیچ کدام از ما معتقد نیستیم که کمونیسم کامل ناگهان از پس یک انقلاب سوسیالیستی شکوفا خواهد شد و به این که نوعی انتقال و دوره‌ای نسبتاً طولانی برای برقراری آن ضروری است؛ باور داریم. این نیز باید روشن شود که هیچ کدام از

ما معتقد نیست که می‌توان یک تصویر کامل با جزئیات از آینده‌ی مابعد سرمایه‌داری ارایه داد و یا کسانی از آیندگان ما که سعادت زیستن در آن زمان را خواهند داشت، باید از نظرات ما پیروی کنند. اما هنوز نخستین پایه‌ها در آن “جهان بهتر” (day-after-tomorrow) وسیعاً بر اساس آنچه که ما امروز انجام می‌دهیم، ساخته خواهد شد. و آغاز به کار بر بنیادهایی نمایند که مردمی که بیشترین معضلات را در شرایط فعلی تحمل می‌کنند؛ می‌بایست به این نتیجه برسند که جایگزینی امکان‌پذیر است. که به مفهوم درک بهتر آنها از این که چگونه حال، گذشته و آینده به هم متصل‌اند، است. در حالیکه مناظره‌ی ما بر آینده متمرکز است، هدف اصلی، تأثیر گذاری بر حال برای امکان‌پذیر کردن آینده‌ی کمونیستی است.

انتقاد اصلی جیم لاولر از نظرات من این است که من یک بینش منفی نسبت به تعاونی‌های کارگران دارم و این که به “بازار اجتماعی” با تسلط تعاونی‌ها که قادر است معضلات بازار تحت سرمایه‌داری را حل کند، کم بها میدهم. (او اشاره می‌کند که برخی دیگر از “ضعف‌ها” پاسخ خود را در نقد من از نظرات وی دریافت کرده‌اند).

نقد‌های من از تعاونی‌های کارگران مبتنی بر نگرشی است که آنها را تقریباً به طور کامل شکل ایده آل اقتصادی برای ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی آینده می‌پندارد. از طرف دیگر برخورد من با تعاونی‌ها در سرمایه‌داری، بسیار ناهمسان است. من در جستار خویش با خرسندی پذیرفتم که تعاونی‌ها می‌توانند، البته بطور متعادل، توانایی واحساس شایستگی کارگران را افزایش دهند. تعاونی‌ها همچنین به افزایش قدرتمند چنین بحث‌های حیاتی سوسیالیستی که تولید می‌تواند بدون سرمایه‌داران به پیش برود و این که کارگران همه‌ی آنچه را که برای اداره‌ی مؤسسات نیاز است دارند، دامن بزنند. از آنجائیکه تعاونی‌ها زمانی بکار می‌افتند که مالک سرمایه‌دار ورشکست می‌شود و یا در حال خروج از جامعه است؛ همچنین از بیکاری کارگران جلوگیری می‌کند.

پذیرش همه‌ی این تأثیرات متری، بهر حال نباید مانع از تشخیص این شود که تعاونی‌ها همچون هر مؤسسه‌ی با مالکیت خصوصی، در اقتصاد سرمایه‌داری مشارکت دارند، که مفهوم آن این است که رفتار آنها با مصرف‌کنندگان، رقبای خود، جویندگان کار، محیط زیست و حتا با خود کارگران مالک در هنگام کار، چنان خواهد بود که ضرورت افزایش سود است. بله همانگونه که لاولر می‌گوید برای تعاونی‌ها مشکل خواهد بود که کارخانه‌ی خود را به مکزیک انتقال دهند، این اما در مقایسه با همه‌ی شباهت‌هایی که آنها به یک مؤسسه‌ی با مالکیت سرمایه‌دارانه دارند؛ یک تفاوت نسبتاً کوچک است. بدون شک استثناهایی وجود دارد، اما اندک است، چرا که پاداش‌ها و جریمه‌ها ی برقرار شده توسط بازار، بزرگ‌تر از آن هستند که چشم‌پوشی شوند و همچنین بسیار ساده برای توجیه.

بازار با وعده‌ی ثروت و تهدید سطح زندگی پائین و حتا ورشکستگی؛ تعاونی‌های کارگران را وادار به عملکرد سرمایه‌دارانه می‌کند، در حالیکه صاحبان جدید آنها را با هر چیزی که آنها را به رقبای موثری تبدیل کند می‌آمیزد. رشد آگاهی طبقاتی که معمولاً همراه با هر نوع قدرت یابی طبقه کارگر است قربانی دینامیسم اضطراری

لاولر سرمایه داری را اساساً جامعه ای می داند که توسط طبقه ی سرمایه دار حکمرانی می شود، من اما، آنرا جامعه ای می دانم که تحت تسلط سرمایه است. همچنین سوسیالیسم از نظر لاولر اساساً جامعه ای است با حاکمیت طبقه کارگر، اما از نظر من عمدتاً جامعه ای است که منطق سرمایه با منطق تولیدی جایگزین شود که هدف اصلی اش خدمت به نیازهای جامعه باشد.



سرمایه دار، هیچ چیز مانع تغییر ماهیت بازار برای خدمت به منافع طبقه ی حاکم نوین نیست. اما این نه طبقه ی سرمایه دار بلکه خود سرمایه است که جوهر سرمایه داری است!

همانگونه که همه ما میدانیم، مارکس عمده ترین کار خود را سرمایه نامید و نه سرمایه داری. متأسفانه تمایزی که اوسعی در نمایاندن آن داشت با ترجمه ی غلط انگلس از عنوان فرعی جلد اول، که نقد اقتصاد سیاسی - روند تولید سرمایه؛ است به، روند تولید سرمایه داری، برای خواننده ی انگلیسی زبان بی رنگ شده است. (۱)

در هر حال در متن کتاب واضح است که موضوع مارکس سرمایه است و نه طبقه ی سرمایه دار، که او بارها به آن همچون تجسد و مظهر سرمایه اشاره می کند. گرچه من در جستار اصلی خود به آن پرداخته ام اما این نکته ارزش آن را دارد که گسترده شود. سرمایه ارزش خودگستر (self-expanding) است، نه به سادگی ثروت و یا هر چیزی که آن را تولید میکند؛ بلکه ثروتی که با هدف تولید ثروت بیشتر بکار گرفته می شود. تفاوت در این است که ثروت در خدمت ارضاء خواست ها، یا خدمت به خدا، یا گسترش قدرت سیاسی یا نظامی، ویا رسیدن به شکوه و منزلت، است. اما در سرمایه، ثروت؛ خود مرکز می شود، و تنها در پی رشد خود است. به عنوان عملکرد ویژه ی ثروت، سرمایه خود را در هر مناسبات اجتماعی که برای کارکردش نیاز دارد بیان می کند و در عوامل آن تجسد می یابد- مانند سرمایه داران - که این عملکرد را بکار می گیرند.

بازار قبل از هر چیز دیگری، یک برهه در روند خودگستری سرمایه و ذاتی خود سرمایه است. بخشی از آن چه که هست و عمل می کند، و بیانگر مفهوم کامل آن است. برهه ی گردشی است که ارزشی که با سرمایه تولید شده است از طریق اقتصاد به سوی مبادله های متوالی حرکت می کند تا در بازگشت به یک انبوه بزرگتری از ثروت تبدیل شود. خرید و فروش شیوه ی حرکت آن است، در حالیکه پول واسطه ای است در خدمت هر عمل مبادله و سیستم گسترش ارزش همچون یک کل. سرمایه ی مارکس سعی می کند تمام این روند را به طریقی توصیف کند که تاثیر فراگیر آن را بر هر آنچه که بر سر راه آن قرار می گیرد، بیرون کشد.

بازار همچون گرداب است، که هیچ چیز و هیچ کس را امکان گریز کامل از آن نیست. همچون برهه ای از انباشت سرمایه، بازار (و بخش های تشکیل دهنده ی آن، ارزش، کالا، پول) بطور کامل در قدرت سرمایه برای اعمال نفوذ و تغییر شکل آن مشارکت می کند. لاولر در تلاشش برای حفظ نوعی بازار برای سوسیالیسم، از ما می

تری خواهد شد که ناشی از مناسبات بازار است. بدین نحو علیرغم حیرت برخی، کارگران در تعاونی های کارگری از دیگر افراد طبقه ی خود نه از نظر اجتماعی و نه سیاسی تندرو تر نیستند. اگر حتماً وجود تعاونی های کارگری بحث برای سوسیالیسم را، با این فکر که سرمایه داران مورد نیاز نیستند تقویت کند؛ عملکرد آنها و بسیاری از رفتارهایی که در بین اعضای خود ایجاد می کنند، به مدافعان سرمایه داری اجازه می دهد به خطا ادعا کنند که جامعه ی تحت اداره ی کارگران تفاوت چندانی با حالا نخواهد داشت. علی رغم این حقایق چندسویه، هنگامی که یک تعاونی جدید در جامعه ی ما برپا می شود، من بسیار لذت می برم. این اما کاملاً تفاوت دارد با در نظر گرفتن این که یک اقتصاد سوسیالیستی اساساً با تعاونی ها تشکیل شود حتماً اگر براساس مدل شوایکارت تنها بازار موجود، بازار کالای تمام شده باشد.

اینجا من باید تعجب و ناامیدی خودم را از این که لاولر عمده ترین انتقاد من از سوسیالیسم بازار را بی پاسخ می گذارد، یعنی این که، تجربه ی مردم در مبادله، همان آگاهی متوهم را ایجاد خواهد کرد که تحت سرمایه داری می کند، واین که بدون یک ادراک روشن و دقیق از شرایط مبادله ایجاد یک جامعه ی سوسیالیستی غیر ممکن است. این بیش از هر چیز به جهت نقش تعاونی های کارگران در مشارکت در بازسازی این متوهم سازی است که من تحت سوسیالیسم عملکرد آنها را نمی بینم. سرمایه داران البته از این چشم پوشی می کنند، باید که چنین کنند. اما سوسیالیست های بازار نمی توانند. مناسبات اجتماعی کاملاً شفاف تنها می تواند تولید مبتنی بر برنامه ی مرکزی منطقی و دموکراتیک باشد که مروج همکاری، نه -همچون تعاونی ها- در مؤسسات، بلکه بین مؤسسات با مدیریت کارگری این عصر جدید خواهد بود.

در رابطه با بازار، لاولر به موضع من به عنوان بسیار غیر منعطف انتقاد می کند. با این عنوان که هر چه نباشد از زمان مارکس تا حال در بازار اصلاحات و انتظامات قابل ملاحظه ای انجام گرفته است و این نشانگر آن است که می توان باز هم انجام داد. مالکان سرمایه دار را با تعاونی های کارگران جایگزین کردن، روندی که هم اکنون آغاز شده است؛ بزرگترین همه ی اصلاحات خواهد بود، چرا که بازار نیروی کار را حذف می کند. لاولر این تغییر را با انهدام خود سرمایه داری یکی می گیرد، که وی آنرا همچون سیستمی که تحت تسلط طبقه ای از سرمایه داران است که ارزش اضافه را از کارگران بیرون می کشد؛ درک می کند. لاولر باور دارد که با حذف طبقه ی

تنها هنگامی که بخشی از کالاها با هدف مبادله تولید شود می توان از بازار سخن گفت، که در آن هنگام ما همچنین شاهد پدیدار شدن نخستین علائم سرمایه در شکاف های این ساختار ماقبل سرمایه داری خواهیم بود.

خواهد که بیاد آوریم که بازار ابداع سرمایه داری نیست. بله، قبل از سرمایه داری کالاهایی برای مبادله وجود داشت و محل هایی که این مبادله در آن انجام می شده "بازار" خوانده می شد، اما هر جامعه ای که کالای اضافی تولید می کند و به نوعی مبادله می پردازد ضرورتاً بازار ندارد. مبادله ی تهاتری بطور مثال چه بین افراد و چه جوامع، مبتنی بر بازار نیست برای این که عمل مبادله در این مورد، بطور بنیادی مبتنی بر روندی که کالای مورد مبادله در آن تولید شده، نیست. یعنی هیچ نفوذی بر تولید ندارد همچنان که تولید بر آن نفوذی ندارد. برای داشتن بازاری که نقشی در اقتصاد داشته باشد، کافی نیست که یک جامعه مازادی تولید کند که بخشی از آن مبادله شود. تنها هنگامی که بخشی از کالاها با هدف مبادله تولید شود می توان از بازار سخن گفت، که در آن هنگام ما همچنین شاهد پدیدار شدن نخستین علائم سرمایه در شکاف های این ساختار ماقبل سرمایه داری خواهیم بود. برای این که سرمایه بسیار مسن تر از سرمایه داری است این نام را بر تمدنی که سرمایه در آن تبدیل به شکل غالب ثروت مولد می شود، می گذاریم. هنگامی که همه ی توان سرمایه و به همراه آن بازار آزاد شد تنها چاره برای رهایی از همه ی مصیبت هایی که سرمایه بوجود آورده است نابودی کامل آن با جایگزینی ارزش خود گستر که از طریق بازار عمل می کند، با یک برنامه ی عقلانی برای تولید آنچه که مردم نیاز دارند؛ است. هر چیزی کمتر از این، مانند هر نوع اصلاحات موضعی، خطر کشیده شدن به کام گرداب را دارد، بر اساس منطق سرمایه حال که به ابعاد غول آسا رسیده است با نابود کردن همه ی موازینی که می باید آن را کنترل کنند مانند قوانین متفاوت اقتصادی و دولت رفاه کنونی و حتا با تغییر شکل تلاشهای ریشه ای، برای هدایت آن به شکل جدیدی از عملکرد ماهوی اش (یعنی سوسیالیسم بازار فردا)، خود را باز می نمایند. لاولر در مورد سرمایه کم صحبت می کند. در حالیکه این قدرت سرمایه و توان گسترش آن است که موضوع مرکزی است، چه در دست طبقه ی سرمایه دار باشد، یا در دست دولت، و یا در دست تعاونی های کارگری. بمحض این که کالا برای فروش و تحصیل پول تولید شد، که آنهایی را که ابزار تولید را در اختیار دارند قادر می کند که کالای بیشتری برای فروش و تحصیل پول بیشتر تولید کنند، بمحض این که چنین روالی برقرار شد، خود روال است که میزبان نحوستی است که با سرمایه داری همراه است و نه طبقه ی سرمایه دار که فعلاً از آن منتفع می شود. چنین است که سرمایه داران را می توان بازآموزی کرد اما سرمایه را نمی توان. و از این رو است که مخالفت من با بازار چنین غیر قابل انعطاف است. (۲)

در نتیجه عدم توافق من با لاولر بر سر تعاونی های کارگری و بازار حتا آشکار کننده ی تفاوت بنیادی بر سر ماهیت سرمایه داری و سوسیالیسم است. چون لاولر سرمایه داری را اساساً جامعه ای

می داند که توسط طبقه ی سرمایه دار حکمرانی می شود، من اما مهمتر، آنرا جامعه ای می دانم که تحت تسلط سرمایه است. مارکسیست ها معمولاً از انواع دیگر بنیاد شکن ها با این متمایز می شوند که نه تنها با حاکمان ما مخالف اند بلکه با سیستمی که آنها در آن و با آن و برای آن حکومت می کنند مخالف اند. چراکه آنچه که به سرمایه داران قدرت و هدف می دهد و به بازسازی هر دو یاری می رساند، سرمایه در مرکز آن قرار دارد و عمده ترین بخش چیزی است که "سیستم سرمایه داری" معنی می دهد. و باز در حالیکه سوسیالیسم از نظر لاولر اساساً جامعه ای است با حاکمیت طبقه کارگر، از نظر من عمدتاً جامعه ای است که منطق سرمایه با منطق تولیدی جایگزین شود که هدف اصلی اش خدمت به نیازهای جامعه باشد. پیش از آن که این منطق نوین کاملاً جا افتد و بخشی از شعور اجتماعی و عملکرد هر روزه شود، جامعه باید برنامه ریزی شده و قوانین و انتظامات جدید برقرار شود. بنابراین به حاکمیت دموکراتیک پرولتاریا و برنامه ریزی مرکزی دموکراتیک در مرحله ی نخست جامعه ی مابعد انقلاب، نیاز است.

در آغاز این پاسخ به لاولر، من گفتم گرچه تمرکز بحث ما بر آینده است؛ اما هدف عمده ی ما تاثیر بر اکنون جهت امکان پذیری آینده ی کمونیستی است. جهانی که هر دوی ما آرزومند آن هستیم، نه با مردم فعلی بلکه با آنهایی که در مبارزه برای ساختن یک فردای بهتر آبدیده شده اند؛ خلق خواهد شد. از نظر سیاسی، ایراد اساسی من به سوسیالیسم بازار این است که کارگران را چنان که هم اکنون هستند می گیرد و به همین شکل نیز باقی می گذارد. تا آنجائیکه به انسانیت مربوط می شود در سوسیالیسم بازار جوانه های سوسیالیستی که مارکس در سرمایه داری دید به مرتبه کامل خود رشد نمی کنند بلکه تنها به نو آراییی در همان زمینه قبلی ادامه داده و آموزش کارگران به این که چگونه سرمایه داران خود باشند جای رشد آگاهی سوسیالیستی را می گیرد.

این تعجب آور نیست که امروزه کارگران بیشتر به تعاونی های کارگری تمایل نشان می دهند تا به یک برنامه ی معقول اقتصادی. کارگران در اثر توهومات فراوانی که در اثر تجارب خود در بازار کسب کرده اند با این گمان که ممکن است جایگزینی برای آن باشد، به هر تغییری که موضع رقابت آنها را تقویت کند؛ تمایل نشان خواهند داد. پس بجای بحث حول سوسیالیسم بازار چنان که لاولر معتقد است، این دلیل دیگری است برای افزایش میزان آتش انتقاد به سمت بازار. این دستاویزی برای از کار انداختن شرکت های بزرگ نیست بلکه نقد آنها بطریقی است که عملکرد ویرانگر انسانی آنها را هم به مالکیت خصوصی و هم به منطق بازار ربط می دهد. چرا که تنها هنگامی که اکثریت کارگران درک کردند که بزرگترین مصائبی که متحمل می شوند ناشی از حاکمیت سرمایه و عملکرد بازار است، و نه فقط از حاکمیت طبقه ی سرمایه دار؛ سوسیالیسم به الویت اصلی برنامه سیاسی تبدیل خواهد شد. این هنگامی است که ارتباط درونی بین بدترین معضلات ما و بازار - همانگونه که عوامل منطقی و دموکراتیک یک جایگزین سوسیالیستی؛ آسان تر از هر هنگام دیگری عیان می شود. هم در ایالات متحده و هم در جهان، مکتب سوسیالیسم بازار برای انحراف توجه کارگران به جایی دیگر برپا شده است. سوسیالیسم بازار با ارایه راه حلی که خود چهره ای

از خود معضل است، راه حل واقعی را پنهان می کند. ما قادر به عمل بهتری هستیم. تاریخ ما را نخواهد بخشید، و نباید هم ببخشد، اگر از آن غفلت کنیم.

پانوشت ها:

- ۱- استفان مزاروش، فراسوی سرمایه انتشارات مانتهی ریویو ۱۹۹۶ - ۹۸۰.
- ۲- برای یک مباحثه ی عالی درباره ی تمایز بین سرمایه داری، سرمایه داران و سرمایه؛ و مفهوم کاملتر آنها به منبع بالا مراجعه کنید.

جیمز لاولر:

پاسخ به اولمان

برتل اولمان برای ارایه نظرش بخشی از عبارت مارکس را برجسته می کند، که من در مطالبم تحت عنوان "مارکس همچون سوسیالیست بازار" نقل کردم که می گوید "تولید تعاونی" برای غلبه بر سرمایه داری باید "تولید ملی را بر اساس یک برنامه ی عمومی تنظیم کند". در بازنگری به تجربه ی شوروی، طبیعی است که این عبارت به چیزی همچون برنامه ریزی مرکزی شوروی ترجمه شود که برنامه ریزان نیازهای یک سیستم تولیدی عظیم را بدون تسلط بازار برنامه ریزی می کنند. اما مطالعه ی دقیقتر عبارت مارکس تفاوت های قابل ملاحظه ی را با ترجمه اولمان آشکار می کند. مارکس تأیید می کند که بین هنگامی که حکومت پرولتاریا قدرت را بدست می گیرد و هنگامی که قانون مندی کمونیستی تولید مبتنی بر یک برنامه ی عمومی می تواند برقرار شود، توده های کارگر "باید مبارزاتی طولانی و روندهای تاریخی را که شرایط و انسان را دگرگون می کند؛ پشت سر گذارد." مارکس تأکید می کند که برقراری یک تولید تنظیم شده ی آگاهانه نوعی اتوپیا نیست که با "رای مردم" اجرا شود. این عبارت کاملاً با تحلیل های من از "اصول کمونیسم" و مانیفیست همساز است. انگلس تأکید می کند، تولید مبتنی بر یک برنامه ی عمومی بعد از انقلاب پرولتری امکان پذیر نیست برای این که توده های کارگر خود هنوز ظرفیت آن را ندارند، نه به این جهت که به اندازه ی کافی برنامه ریز و کارشناس وجود ندارد.

بنابراین در یک نگارش وسیع تر، چنان که اولمان استخراج می کند؛ مارکس نمی گوید که "تولید تعاونی" باید بر اساس یک برنامه ی عمومی تنظیم شود. او می گوید که "جوامع تعاونی" خود، تولید را بر اساس یک برنامه ی عمومی تنظیم خواهند کرد. این سخن اساس بحث من است که کمونیسم سیستمی نیست که در آن برنامه ریزان مرکزی، هر قدر هم با همه یرسی دموکراتیک؛ ماهیت تولید را تعیین می کنند، بلکه سیستمی است که خود تولید کنندگان مستقیم آن را تعیین می کنند. تنها پس از یک دوره ی طولانی دگرگونی ها است که دگرگونی های مادی و معنوی برای خودگردانی مستقیم توسط تولید کنندگان بر تولید اجتماعی خود، امکان پذیر می شود. همچون برقراری یک هیئت یا هیئت های برنامه ریزی مرکزی برای سامان دادن فوری به روند پیچیده ی تکامل شامل بازار که منجر به برنامه ریزی تولید توسط همیاری تولید کنندگان مستقیم می شود.

مارکس به روشنی یادآور می شود که یک دوره ی "طولانی" انتقال، قبل از امکان تولید مبتنی بر یک برنامه ی عمومی؛ لازم است - چنانکه گویی او در حقیقت نگران این است که "خیال بافان" بخواهند این را در کوتاه مدت، "با رای مردم" انجام دهند. من توضیح داده ام که در این دوره ی واسط است که سوسیالیسم بازار ضروری خواهد بود. در مقاله ی خود من دو دوره از این مرحله ی انتقال را متمایز کرده ام، یک دوره ای که تولید سرمایه دارانه تداوم دارد، و دیگر دوره ی "سوسیالیسم بازار ناب" که در آن تعاونی های با مالکیت کارگری مسلط هستند. جامعه ی کمونیستی، چنانکه مارکس در "نقد برنامه ی گوتا" توضیح می دهد؛ بعد از این دوره می آید. دیکتاتوری پرولتاریا یک سیستم برنامه ریزی مرکزی ایجاد نمی کند بلکه شکل سیاسی دوره ی انتقال است. دیکتاتوری پرولتاریا برقراری برنامه ریزی مرکزی کمونیسم نیست بلکه حاکمیت سیاسی پرولتاریا در دوره ای است که مؤسسات سرمایه داری به رقابت با مؤسسات سوسیالیستی ادامه می دهند و- این جا من نتیجه ی این دوره ی نخست انتقال را پیش بینی می کنم- هنگامی که تعاونی ها بدون مؤسسات سرمایه داری در کارند، گرچه هنوز به شیوه ی سرمایه دارانه. هنگامی که "یک برنامه عمومی" در جامعه ی کمونیستی امکان پذیر شود، دولت اساساً از بین می رود.

پاسخ اولمان به این موضع چیست؟ از یک سو بنظر می رسد که او ضرورت تداوم بازار را بعد از کسب قدرت حکومت سوسیالیستی می پذیرد. از سوی دیگر او به این دوره نگاهی کاملاً منفی دارد. او از من می پرسد چنین تولید بازاری که "مملو از بیگانگی" است چگونه ممکن است برای کمونیسم تدارک ببیند. اما من اجازه ندارم همین پرسش را از او بکنم، چرا که او هم وجود بازارها بعد از سرمایه داری را تأیید می کند؟ برای کمک به روشن کردن بینش مارکس از تولید مبتنی بر یک برنامه ی عمومی، من می خواهم برای بار سوم به تجزیه و تحلیل مارکس از قانون کار (Factory Act) بپردازم.

بیاد داریم که با تصویب قانون ده ساعت کار، نخستین باری بود که "اقتصاد سیاسی طبقه متوسط" (یعنی قانون سرمایه و سرمایه داران) در روز روشن در برابر اقتصاد سیاسی طبقه ی کارگر سر فرود آورد. مارکس این را چگونه توصیف می کند؟ مبتنی بر "تولید اجتماعی با کنترل آینده نگرانه ی اجتماعی". این قانون توسط مجلس بریتانیا بدون حضور هیچ نماینده ای از طبقه ی کارگر به تصویب رسید. معهداً آگاهانه و بخاطر منافع وسیعتر جامعه در صدر اقتصاد سیاسی طبقه متوسط پدیدار شد. این قانون، این "قانون بازی" توسط مارکس همچون ناگزیری کنترل اجتماعی تلقی شد. ما نباید منتظر آینده ی کمونیستی دور شویم تا نوعی از کنترل اجتماعی آگاهانه ظاهر شود. چنین کنترلی لنگان و با تغییرات در درون خود جامعه ی بورژوازی ظاهر می شود، و با منطق خود سرمایه که می باید ضد خود را ایجاد نماید، رواج می یابد.

پیش از این در اواسط قرن نوزدهم، "گرداب" سرمایه (به نقل از اولمان در "پاسخ به لاولر") یک ضد جریان، یک قطب ضد گرایش تولید کرد. چیزی که می توان گفت منطق اجتماعی برای نخستین بار بر منطق سرمایه غلبه کرد. در نتیجه ضروری نیست که یک جامعه ی کاملاً بدون بازار داشته باشیم تا کنترل قابل ملاحظه ای بر حیات تولیدی اعمال شود، یعنی نوعی بازتصاحب بااهمیت





من دو دوره از این مرحله ی انتقال را متمایز کرده ام، یک دوره ای که تولید سرمایه دارانه تداوم دارد، و دیگر دوره ی "سوسیالیسم بازار ناب" که در آن تعاونی های با مالکیت کارگری مسلط هستند.

سربراه و رام خواهد بود که یک گذار واقعی از سرمایه داری به سوسیالیسم را امکان پذیر کند. شاید من به اندازه ی کافی صریح نبوده ام. من با پرداختن به قانون ده ساعت کار، آغاز کردم و محدودیت ساعات کار روزانه، محدودیت یا ممنوعیت کار کودکان، و غیره را مطرح کردم. من همچنین توضیح دادم که اگر ما بتوانیم با دولت رفاه، ایجاد درمان و بهداشت رایگان برای همگان، تحصیلات و ایجاد رفاه برای کارکنان بدون در نظر گرفتن درآمد و غیره؛ را انجام دهیم، بازار را با تغییر مسیر آن از یک روند کور به آنچه که بطور روزافزون تحت کنترل جامعه است، سربراه کرده ایم. این دستاوردها که تحت سرمایه داری ظاهر می شوند. چرا سوسیالیسم بازار نباید تکامل این روند را ارایه دهد؟

به گفته ی اولمان، من در طرح خود برای بیکاران که باید تحت سوسیالیسم بازار به حیات خود ادامه دهند و همچنین برای بحران های اقتصادی، هیچ راه حلی ارایه نمی دهم. من باید در اینجا به دیوید شوایکارت تمکین کنم، که در رابطه با این مطالب با جزئیات نوشته است. جامعه ی متشکل از تعاونی ها همان بحران ها بی که در سیستم سرمایه داری در آن دستمزد کارگران کاسته می شود تا سودهایی که به سمت سرمایه داران می رود به حداکثر برسد و در نتیجه یک دوگانگی ساختاری بین تولید و تقاضای موثر وجود دارد، یا دستکم بحران هایی با همان عمق را نخواهند داشت. اما در جامعه ی سوسیالیست بازار، سودها اساسا به خود کارگران بر می گردد، یعنی به بخش عظیم مصرف کنندگان. دولت طبقه ی کارگر در یک جامعه ی سوسیالیست بازار باید برای بیکاران "قوانین بازی" پی ریزی کند. سیاست دموکراتیک تعیین خواهد کرد که این قوانین چه باید باشند. آنها باید بطور قابل ملاحظه ای کمتر از آنچه که تحت سرمایه داری جاری ایالات متحده هست، ناخوشایند باشند، اما نه چنان لنینیستی که کارگران را نسبت به تلاش در تولید برای انطباق با خواست مصرف کننده بی تفاوت کند. تا هنگامی که کار یک خواست اولیه زندگی نیست، تا هنگامی که بخش اساسی کار بخاطر پول انجام می شود، حتا به شکل تضعیف شده ی "کوپن های کار"؛ نوعی جریمه برای عدم انطباق با تقاضای مردم مورد نیاز خواهد بود. بیکاری، هر قدر هم موقت، که من در رابطه با جامعه ی کمونیستی، هنگامی که امکانات آگاهی بیشتری برای تنظیم تولید تکامل یافته است مناسب دانستم، یک جریمه ی سخت و ناهنجار خواهد بود.

اولمان می پرسد که من گذار به کمونیسم کامل را چگونه پیش نگری می کنم. چنان که اولمان از طرح من تلقی می کند، استدلال من در حقیقت این نیست که "سوسیالیسم بازار ناب" گذار به "کمونیسم کامل" است. من پیرو موضع مارکس در "نقد برنامه ی گوتا" هستم که بر اساس آن دوره ی گذار که در مانیفست ترسیم شده است، با جامعه ی کمونیستی مرحله ی نخست، ادامه می یابد. بنابراین پرسش ممکن است این باشد، که من گذار از "سوسیالیسم تعاونی" - یعنی جامعه ای که تحت تسلط تعاونی ها است- به مرحله نخست کمونیسم را چگونه می بینم؟ من در جستار خود پیشنهاد کرده ام که گذار تا اندازه ای ارتباط با معضل پاداش های نادانانه ی بازار برای عملکردهای مبتنی بر انگیزه های سرمایه است. تحت سرمایه داری، شرکتهای غول آسا بر اساس کل سرمایه

نیروهای بیگانه ی شده از اجتماع توسط خود اجتماع. اولمان می گوید که من از پرداختن به وجوهی از سرمایه داری که برنامه ریزی عمومی کمونیسم را فراهم می کند، سر باز می زنم. اما مفهوم این بازشناسی آن چیزی نیست که اولمان انتظار دارد. مسئله بر سر تولید بازار و یا برنامه ریزی مرکزی نیست، بلکه یک پویایی ترکیبی است که در آن کنترل اجتماعی- منطق اجتماعی- در زمینه ی تداوم تولید بازار رشد می کند.

یک مسئله ی واقعی عمده که امروز در برابر سوسیالیست ها قرار دارد این است که آیا یک برنامه ریزی مرکزی بدون بازار همچون واقعیت عینی بیواسطه ی یک حکومت سوسیالیستی را پیشنهاد کنند، و یا یک حکومت سوسیالیستی که به تولید بازار اجازه ی تداوم دهد در حالیکه از تغییرات بنیادی در اشکال مالکیت (مثلا، ایجاد اشتغال، تسهیل مالکیت تعاونی و انواع دیگر مالکیت های عمومی) و "قوانین بازی" نوین (همچون کم کردن ساعت کار، گسترش حقوق بیکاری و دیگر تامین های اجتماعی و غیره)؛ هواداری می کند. متأسفانه اولمان پیشنهاد مرا برای توافق، که فکر می کردم مبتنی بر موضع مشترک ماست یعنی توافق و تحمل سوسیالیسم بازار در حدود پنجاه سال، رد می کند. در عوض او استدلال می کند، شاید با قوت بیشتر؛ که سوسیالیسم بازار هیچ پیشرفتی نسبت به سرمایه داری نیست. در واقع من فکر می کنم که او صادقانه معتقد است که ممکن است بدتر از سرمایه داری هم باشد. او معتقد است که تا جایی که کارگران به تولید کالا برای فروش ادامه دهند، همان نابینایی نسبت به ماهیت اجتماعی تولید و همان کالا پرستی که در جامعه ی سنتی سرمایه داری وجود داشت، ادامه خواهد یافت. آدم می تواند، بر خلاف مارکس؛ بگوید که قانون ده ساعت کار قانون سرمایه بود، چرا که ناشی از تولید بازار بود. نظریه ی اصلی که در این رابطه نیاز به دفاع دارد، نظریه ی "سوسیالیسم دیالکتیکی" است، بدین معنی که از درون جامعه ی سرمایه داری یک جامعه ی نوین بوجود می آید. سرمایه داران عموماً اعتبار این جنبه های انسانی جامعه ی نوین را غصب می کنند. اما این تنها سرمایه داران نیستند. بلکه قوانینی هستند که بر حرکت کور سرمایه تحمیل شده اند، یعنی تجلی منطق ضد جریان جامعه هستند؛ کسانی که من آنها را "سوسیالیست های نفی گرا" می خوانم؛ در اصلاحات مترقی هیچ چیز نمی بینند جز ترفند سرمایه. اولمان در حالیکه از یک سو به رهیافت دیالکتیکی مارکس تمکین می کند، بینش او در مورد گرداب منطق سرمایه به این پذیرش آسیب می رساند. او در حالیکه از یک سو معترف است که بعد از به قدرت رسیدن حکومت سوسیالیستی، تولید بازار همچون ضرورت دوران گذار باید ادامه پیدا کند، اما هیچ توضیح روشن دیالکتیکی برای این مرحله از سوسیالیسم بازار ارایه نمی دهد و خواهان حذف هر چه سریعتر آن است.

اولمان می گوید که من توضیح نمی دهم که بازار چگونه چنان



ما نباید منتظر آینده‌ی کمونیستی دور شویم تا نوعی از کنترل اجتماعی آگاهانه ظاهر شود. چنین کنترلی نگران و با تغییرات در درون خود جامعه‌ی بورژوازی ظاهر می‌شود، و با منطق خود سرمایه که می‌باید ضد خود را ایجاد نماید، رواج می‌یابد.

خود سود کسب می‌کنند، با اینکه “کار مرده” متبلور در ماشین‌ها و اشکال دیگر سرمایه‌ی ثابت، ارزش اضافه تولید نمی‌کنند. با استدلال مارکس، تنها کار زنده‌ی کارگر واقعی ارزش اضافه تولید می‌کند. مکانیسم بازار به سرمایه‌داران این نوع شرکت‌ها کم‌وبیش امکان می‌دهد نرخ سودی مبتنی بر نسبت کل سرمایه‌ی خود بجای سرمایه‌متغیر که در کار زنده سرمایه‌گذاری شده است کسب کنند. تحت سرمایه‌داری، بت‌سازی سرمایه‌این نرخ سود مبتنی بر کل سرمایه را بنظر نه تنها ضروری (چه کسی حاضر است در صنعت سرمایه‌گذاری کند اگر سود تنها مبتنی بر ارزش اضافه باشد؟) بلکه عادلانه و برحق جلوه می‌دهد.

به هر حال، تحت سوسیالیسم بازار که منافع صنایع با انگیزه‌ی سرمایه‌(capital intensive industries) بین کارگران نسبتاً معدودی تقسیم می‌شود، غیر عادلانه بودن چنین شیوه‌ی پاداشی به سرعت عیان می‌شود. چرا باید کارگران درآمد‌های بالای استثنایی داشته باشند تنها با این دلیل ساده که آنها در صنایعی با انگیزه‌ی سرمایه‌کار می‌کنند؟ یک حکومت منتخب دموکراتیک طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند چنین عدم برابری‌های بزرگی را تحمل کند. این یک مثال خوبی است از شیوه‌ای که سوسیالیسم بازار پیشرفت‌هایی را برای غلبه بر بت‌وارگی سرمایه‌دارانه‌ی کالا بوجود می‌آورد. یک شیوه‌ی طبیعی برای مهار کردن این شرایط که من در جستار خود ارایه کردم برقراری عدالت بیشتر از طریق مالیات بر درآمد است. بعد از یک دوره‌ی عمومی تنظیم با این شیوه‌ی میانداری یا بازتوزیع غیر مستقیم درآمد، گذار به شیوه‌ی پرداخت مستقیم تر “مبتنی بر کار” بنظر هم برحق و هم عملی خواهد آمد. اجتماعی کردن زودرس پرداخت حقوق یا مزد کار، خطر سلب احساس فوری و ملموس تملک کار و توجه به حاصل کار را در بر خواهد داشت.

اعضای یک تعاونی به طور حیاتی در نظر می‌گیرند که آیا محصول آنها تقاضای مصرف کننده را برآورده می‌کند، چرا که زندگی آنها وابسته به آن است. در برنامه “سوسیالیسم” (مرحله‌ی اول کمونیسم مارکس)، کارگر به ازای کارش مزد دریافت می‌کند بدون در نظر گرفتن این که این کار منجر به چیزی ارزشمند برای جامعه می‌شود و یا بر اساس تقاضا تعیین شده است. کارگرانی با خصلت بالا و درک عمومی تری از منافع اجتماعی نیاز است، که به نتایج کار خود توجه داشته باشند گر چه پرداخت مستقل از آن باشد. بهر حال تکامل موفقیت آمیز سیستم تعاونی باید هماهنگی‌های ظریفی انجام دهد، شاید شامل سیاست‌های مالیاتی ترمیم کننده یا چنان که شوایکارت توضیح می‌دهد، اجتماعی کردن بودجه‌های سرمایه‌گذاری؛ من فکر می‌کنم اثرات این هماهنگی‌های ظریف و دخالت‌های اجتماعی ترمیمی به تدریج، شبیه توزیع “سوسیالیستی”

ثروت “بر اساس کار” خواهد بود. در نکاتی این شیوه‌ی توزیع سوسیالیستی، به طور اساسی برای دستیابی به همان نتایجی که می‌خواهیم، کارآمد تر و ساده تر به نظر می‌رسد. سطح بالاتر آگاهی سوسیالیستی که با سیاست‌های دموکراتیک در سطح ملی ترویج یافته، در این هنگام ظاهر خواهد شد. اما تحمیل زودرس شیوه‌ی پرداخت بر اساس کار، احتمالاً بن‌بستی را به وجود خواهد آورد که در شعار مشهور کارگران شوروی منعکس شده بود: ما تظاهر می‌کنیم که کار می‌کنیم و آنها تظاهر می‌کنند که به ما پرداخت می‌کنند.

من توضیح دادم، در مرحله‌ی نخست کمونیسم، تولید بازار ضعیف شده وجود خواهد داشت، بنابراین شایسته نیست که آن را تولید بازار به مفهوم کامل بخوانیم. درآمد کارگران مستقیماً وابسته به سود مؤسسه‌شان نخواهد بود، بلکه مبتنی بر کمیت و کیفیت کارشان خواهد بود و آنها کم‌کم برای چیزی همچون پول کار خواهند کرد به جای کار به خاطر خود کار. کوپن‌های کار و یا رسید کار هر قدر هم محدود و شخصی باشد باز پایه‌ی نیروی محرک است، که عامل از خودبستگی در این مرحله تولید است، گرچه کمتر از قبل. اما این تولید بیگانه برای غلبه بر از خودبستگی یک ابزار ضروری است. کارگران پیش از آن که امکان کار خلاقه به خاطر خود کار را داشته باشند باید برای پول کار کنند.

قوی‌ترین بحث در مخالفت با این نظر که تحت کمونیسم، برنامه ریزی مرکزی نوع شوروی برقرار خواهد بود؛ وابسته به ماهیت طبیعی جامعه‌ی کمونیستی در بلوغ کامل آن همچون جامعه‌ی “کار آزاد” است. شکی نیست که در نهایت نوعی برنامه ریزی فن‌آورانه (یا “نخبه‌گرایانه”) بوسیله‌ی متخصصان ماشین‌های تولید اساساً خودکار که جامعه برای برآوردن بسیاری از نیازهای پایه‌ای “در گستره ضرورت” خلق خواهد کرد، باید وجود داشته باشد. اما چنین تولید عمدتاً خودکاری تنها، پیش شرط کار خلاقه‌ی افراد خواهد بود که تولید خودکار آنها آزاد خواهد کرد. چنین کار خلاقه‌ی ناشی از “گستره آزادی”، برنامه‌های هیچ‌کسی را جز خودکارگران دنبال نخواهد کرد که آگاهانه و بدون دخالت خرید و فروش به همکاری با یکدیگر خواهند پرداخت. فضای تولید بازار بطور روزافزون با رشد بخش مجتمع‌های مستقل تولید اساساً خودکار، از یک طرف و یک اقتصاد همکاری آزاد و کار خلاقه از طرف دیگر، تنگ خواهد شد. دیوید شوایکارت عملی بودن یک شکل میانی “تولید کمونیستی بازار” که کارگران در آن به کار خلاقه پرداخته اما به دریافت پول، نه همچون انگیزه‌ی کار، بلکه همچون پاداش ادامه می‌دهند؛ پیشنهاد می‌کند بسیار شبیه آن چه که کانت مناسبات بین وظیفه و خرسندی را در “خیر اعلی” (summum bonum) می‌بیند. سهمیه بندی برخی کالاها بوسیله‌ی پول تا مدتی طولانی ضروری خواهد بود. اما به یقین در قرن بیست و چهارم، به گفته‌ی ژنه رودنبری (Gene Roddenberry) در فیلم سفر به ستارگان، اقتصاد پولی بطور کلی از میان خواهد رفت.

انتقاد از دقیق بودن ترجمان من از موضع مارکس و انگلس، که اولمان به چند سطر از مقاله‌ی من اشاره می‌کند، که در آن انگلس در مورد استراتژی مارکس “خرید یک جای سرمایه‌داران” می‌نویسد. اولمان عمدتاً متوجه این است که انگلس اعلام می‌کند



تا هنگامی که کار یک خواست اولیه زندگی نیست، تا هنگامی که بخش اساسی کار بخاطر پول انجام می شود، حتی به شکل تضعیف شده ی "کوپن های کار" نوعی جریمه برای عدم انطباق با تقاضای مردم مورد نیاز خواهد بود.

که برخی از زمین های کشاورزی را باید "تحت نظارت جامعه" به کشاورزان داد. آیا این به مفهوم برنامه ریزی مرکزی "گسترده" به شیوه ی شوروی است؟ ما دیدیم که "تولید اجتماعی با کنترل آینده نگرانه ی اجتماعی" مارکس به معنی برنامه ریزی با این سطح از جزئیات نیست. بلکه به معنای برقراری زمینه ی قوانین بازی است، یعنی آیا می توان زمین را فروخت و آیا نیروی کار را می توان اجیر کرد، و نه این که چند تا خوک می توان پرورش داد. نکته اساسی بحث من این است که استراتژی خریدن یکجای سرمایه داران، تداوم تولید بازار را پیش فرض قرار می دهد.

در ۱۸۴۷، در "اصول کمونیسم"، انگلس به روشنی این پرسش را مطرح می کند: "آیا امکان خواهد داشت که مالکیت خصوصی را به یکباره از بین برد؟" پاسخ نیز صریح است: "نه، چنین چیزی همان قدر غیرممکن است که در یک ضربه نیروهای مولد را تا درجه ای گسترش داد که برای برپایی جامعه ای با مالکیت اجتماعی ضروری است." (۱) انگلس در طول سالیان بر این عقیده استوار بود. وی در تفسیر خود از پیش نویس برنامه ی حزب سوسیال دمکرات آلمان، برای کنگره ی ارفورت در ۱۸۹۱، این پارگراف را تأیید می کند: "حزب سوسیال دمکرات هیچ وجه مشترکی با چیزی موسوم به سوسیالیسم دولتی که یک سیستم ملی کردن که دولتی را بجای پیشتازان صنعتی (entrepreneur) خصوصی قرار داده و یوغ استثمار اقتصادی و ستم سیاسی بر کارگران را دوبرابر می کند." ندارد. (۲) انگلس تنها درخواست می کند که آیا امکان دارد خدمات رایگان قضایی و پزشکی بدون نوعی دخالت دولتی به برنامه های دیگر اضافه شود.

اجازه بدهید اکنون به موضوع منطق "گرداب" سرمایه (بیشترین بخش مطلب اولمان در "پاسخ به لاولر") بازگردیم. مارکس توضیح می دهد که سرمایه تمایل ذاتی برای گسترش دارد. اما این بدان معنی نیست که ضرورتاً تحت هر شرایط و هر زمان گسترش می

یابد. هنگامی که کارگران به دستمزد بالاتری دست می یابند، این سرمایه را گسترش نمی دهد. هنگامی که کارگران به تنزل ساعات کار دست می یابند، این سرمایه را گسترش نمی دهد. سرمایه داران در طولانی کردن ساعات کار و کم کردن دستمزدها در جهت گسترش سرمایه خود منافع دارند. اما در یک سیستم اقتصادی که کارگران مالک مؤسسات خود هستند، می شود پیش بینی کرد که چنین مالکانی انگیزه ای قوی برای ازدیاد "دستمزد" و کم کردن ساعات کار خود خواهند داشت.

برخی انتقادهای از سوسیالیسم بازار، استدلال می کنند که چنین سیستمی به جهت تمایل طبیعی کارگران به آسان گیری نسبت به خود، بسیار ناکارآمد خواهد بود. اما اولمان استدلال می کند که تا هنگامی که یک سیستم رقابتی باقی است، منطق سرمایه عمل خواهد کرد، حتی هنگامی که سرمایه داران به مفهوم سنتی وجود نداشته باشند. بنظر می رسد اولمان معتقد است که هنگامی که کارگران سرمایه داران خود شدند، مبارزه ی رقابتی برای بقاء، کارگران را وادار به کار طولانی تر برای دستمزد کمتر خواهد کرد، در حالیکه درآمد خود را در پیشرفت فن آوری برای تولید ارزانتر از رقبای خود، سرمایه گذاری خواهند کرد. تحت سرمایه داری، کارگران در برابر تمایل مالکان برای انباشت هر چه سریع تر سرمایه مقاومت می کنند. اما تحت یک سیستم تعاونی سوسیالیستی که کارگران همچون سرمایه داران خود هستند، اولمان ممکن است بگوید که "گرداب" سرمایه خواهد توانست همه ی جامعه را در کام کابوس ریاضت خود تحمیلی و معتاد به کار، بکشد. بدون هیچ نیروی مقاومت، هیچ "منطق اجتماعی" مخالف برای واکنش در برابر این سقوط به دوزخ مطلق منطق سرمایه.

اما آرایه مشکل به این شکل در واقع حل آن است. اولمان حیرت می کند که سوسیالیسم بازار چگونه بر بت وارگی تولید کالایی فایق خواهد آمد. سناریویی که در بالا فرض شد، نمونه ای است بسیار عالی برای این که چگونه سوسیالیسم بازار غیر عقلانی بودن فطری منطق سرمایه را بسیار موثرتر از آن چه که تحت خود سرمایه داری امکان دارد، آشکار میکند. در حالیکه کارگران و سرمایه داران بر سر دستمزد و ساعات کار، برای توافق بر سر چیزی بین دو مفرط مبارزه می کنند، توجیه گران سرمایه داری، با پذیرش خوشروییانه ی جبر (making a virtue of necessity)، مدعی می شوند که این توافق میانه، نشانه ی انساندوستی و قابل قبول بودن سرمایه داری است. اما هنگامی که سرمایه داران دیگر وجود ندارند، و کارگران همچون سرمایه داران خود هستند، پوچی غیر انسانی منطق ناب سرمایه آشکار می شود!

این مشکل که کارگران کار خود را پس از این که مالک آن شدند چگونه در یک اقتصاد رقابتی بازار تنظیم خواهند کرد، نباید یک بار و برای همیشه و به صورت تجریدی پاسخ داده شود. به دنبال طرح من از مراحل تکامل جامعه ی کمونیستی، ما باید به این مسایل توجه کنیم ۱- در یک جامعه ی سرمایه داری، تعاونی ها برای ظهور در اقتصاد تحت تسلط سرمایه داری و محیط سیاسی مبارزه می کنند؛ ۲- مرحله ی نخست یک جامعه تعاونی سوسیالیستی که در آن یک حکومت سوسیالیستی در کنار مؤسسات سرمایه داری، فعالانه امکانات ظهور تولید تعاونی را فراهم می کند؛ و ۳- مرحله

ی بالاتر گذار، که تعاونی‌ها مسلط هستند.

*۱- تعاونی‌های با مالکیت کارگری از درون منطق اجتماعی برپا می‌شوند، حتی اگر تحت تأثیر بمانند، همانگونه که یک تکامل اجتماعی نوظهور، با منطق کهنه‌ی اجتماعی هست. آماج کارگران از به دست گرفتن کنترل ابزار تولید خود، در بالاترین حالت تصاحب محصول خود و در پایین‌ترین حالت از بین رفتن تدریجی بیکاری در سطح اجتماعی است.

این واقعیت که آنها می‌توانند از رقبای سرمایه‌دار خود کارآمد تر تولیدکنند، از انگیزه‌ی بالاتری که ناشی از کار برای خود است سرچشمه می‌گیرد، کاراکتر عاقلانه‌تر ذخیره‌ی منابع کار تعاونی، کم شدن ضرورت نظارت انتظامی صرف، و غیره. بنابراین تعاونی‌ها اغلب قادر به رقابت موثر در بازار سرمایه و به گفته‌ی اولمان، نمایش این که تولید نیازمند طبقه‌ای از سرمایه‌داران نیست، می‌باشند.

اما اگر کارگران تعاونی تصمیم بگیرند که با دستمزدی کمتر از کارگران صنایع رقیب سرمایه‌داری کارکنند چه؟ شاید انباشت سرمایه‌دارانه از آنها جلوگیری کند و آنها نمونه‌ی بدی برای کارگران بخش سرمایه‌داری شوند و اتحادیه‌های کارگری ممکن است به این علت به تعاونی‌ها مشکوک شوند. برای کسب حمایت حیاتی مالی و سیاسی از اتحادیه‌ها (و شهرداری‌ها، استانداران مترقی و غیره) برای تعاونی‌ها در شرایط سرمایه‌داری، ممکن است توافقنامه‌ای برای سطح حداقل دستمزد و دیگر قوانین ضروری اجتماعی برای تعاونی‌ها برقرار شود.

*۲- یک حکومت سوسیالیستی از طریق انتخابات دموکراتیک به قدرت می‌رسد، برای این که یک جایگزین واقعی برای سرمایه‌داری ارائه می‌دهد. بخشی از موفقیت حزب یا احزاب سیاسی سوسیالیست ناشی از این است که آنها قادر به نشان دادن تعاونی‌های موجود همچون نمونه‌ی جایگزین و شکل مالکیت عملی، که واکنشی است در برابر گردابی که شرکت‌های فراملیتی آن را بسته بندی می‌کنند و به جای دیگری می‌برند، و در غیر این صورت به تحریم جوامع تعاونی بعنوان شرط باقی ماندن در محل می‌پردازند، خواهند بود. برنامه انقلابی ممکن است خواهان سپردن این نوع شرکت‌ها به کارگران آن، با استفاده از بودجه‌ی عمومی، و با پرداخت قیمتی عادلانه بر اساس ماده‌ی پنجم [fifth amend-ment منظور لاولر ماده‌ی پنجم قانون اساسی ایالات متحده است. که در آن گفته می‌شود هیچ ملک خصوصی را نمی‌توان برای استفاده‌ی عمومی مصادره کرد مگر با پرداخت قیمت مناسب. (م)]، اما پس از کسر سوبسید و هزینه‌های اجتماعی که طی سالیان شده است، باشد. علاوه بر آن حکومت سوسیالیستی می‌تواند یک برنامه‌ی انتقالی با کمترین اختلال در اقتصاد موجود را پیشنهاد کند. بینش مارکس در اینجا، چنان که من ترجمه کردم، تدریجی تر است تا آنچه که شوایکارت مطرح می‌کند، که خواهان برقراری دموکراسی اقتصادی همچون یک سیستم کامل؛ بلافاصله پس از انقلاب سوسیالیستی است. در عوض یک برنامه‌ی سوسیالیستی جذاب تر خواهد بود چرا که تجربه‌ای را ارائه می‌دهد که در آن یک بخش تعاونی چنان که شوایکارت اشاره می‌کند، به تدریج برقرار و در برابر صنایع سرمایه‌داری آزمایش شده است.

اولمان مطرح می‌کند که تحت سوسیالیسم بازار بر اساس منطق سرمایه‌کارگران ناچار به کار ارزانتر برای رقابت با یکدیگر خواهند بود، همچنان که دیو سرمایه‌داری هیچ نمی‌دهد و همه چیز را می‌بلعد، آنها را تسخیر می‌کند. موفقیت تعاونی‌ها تا این نقطه ممکن است وابسته به همبستگی بین کارگران تعاونی‌ها و آنها‌یی که در صنایع سرمایه‌داری اشتغال دارند و یا شهروندان یک منطقه که برای حفظ صنعتی محلی مبارزه می‌کنند، باشد. مسلم است که یک حکومت کارگری این چنین همبستگی‌ها را از برکت فشار اجتماعی برای کنترل آگاهانه‌ی تولید اجتماعی، باید از طریق قوانین مربوط به مناسباتی که تعاونی‌ها طبق آن عمل می‌کنند، مستحکم کند، همچنان که حکومت‌ها تحت سرمایه‌داری انجام می‌دهند. در سناریویی که توسط انگلس در "اصول سوسیالیسم" ارائه می‌شود، سراسیمی ماریپیچ گرداب سرمایه‌داری با واکنش بخش دولتی که دستمزد بیشتر می‌پردازد و بیکاران را جذب می‌کند، روبرو می‌شود. کمبود نیروی کار نسبی در مناسبات بازار به کارگران بخش خصوصی یاری می‌دهد که دستمزدهای خود را در حد بخش دولتی بالا ببرند. اما اگر ما فرض کنیم در ارتباط با "سوسیالیسم بازار تعاونی" ی مارکس وانگلس در اواخر، که صنایع بخش دولتی نسبتاً کوچک است، ابزار دیگر تنظیم تراکم سرمایه‌داری به شکل تکمیلی عمل کنند. شاید بیش از هر چیز دیگر، محدودیت مداوم ساعات کار روزانه همچون دستاورد عملکرد بارآوری، یک وسیله‌ی کلیدی برای تضمین این که منافع کار به خود کارگران باز گردد، خواهد بود. بدون شک مالیات‌ها وسیله‌ی دیگری در جهت ضرورت برپایی یک شالوده بر اساس اصل توزیع بر اساس نیاز خواهد بود. افزون بر این، مشکلی که اولمان تحت عنوان منطق مطلق سرمایه‌داری در سوسیالیسم بازار مطرح می‌کند، تا هنگامی که یک بخش سرمایه‌داری باقی است به شکل کامل به وجود نخواهد آمد. چرا که کارگران بخش خصوصی مانند همیشه برای دستمزد بالاتر و ساعات کار کمتر و... مبارزه خواهند کرد.

*۳- تنها هنگامی که همه یا تقریباً همه‌ی کارگران در تولید تعاونی اشتغال داشته باشند سناریوی کابوسی که بر اساس آن سوسیالیسم بازار از سرمایه‌داری بدتر است، قابل تصور است. برای این که گرداب سرمایه‌داری، جامعه را به کام پریپیچ خود بکشد، هر کس باید فرض کند که هنگامی که کارگران سرانجام مالکیت بر ابزار تولید خود را به دست آوردند (گرچه هنوز در زمینه مختلط تولید بازار) و همه‌ی سرمایه‌داران به خاک سپرده شدند، آنگاه آنها تصمیم خواهند گرفت که خود را دفن کنند. سوسیالیسم بازار آنگاه در اوج از خودبیگانگی خواهد بود. به جای این سناریوی نوع دانته (Dantesque)، قابل قبول تر است اگر فرض کنیم که رشد منطق اجتماع روند خود را ادامه خواهد داد و تحت سوسیالیسم تعاونی متکامل حتا زمینه‌ی مساعدتری را برای رشد بیشتر خواهد یافت. شوایکارت تنظیم درصدی از سود موجود را با فشار به کارگران که بخشی از درآمد خود را به عنوان دستمزد دریافت کنند برای باز سرمایه‌گذاری در گسترش فن آوری پیشنهاد می‌کند. البته محدودیت زمان کار کماکان نکته‌ی مرکزی برای جامعه‌ی پیشرفته‌ی کمونیستی خواهد بود. با امتنان از این قوانین کارگران که حکومت خود را کنترل می‌کنند بدون تردید از آن استقبال



Karl Marx . Frederick Engels, *Collected Works 1- (Moscow, Progress Publishers, 1976), Vol.6*
350

MECW. Vol. 27, 596 2-

کتاب شناسی منتخب درباره ی سوسیالیسم بازار
Select Bibliography on Market Socialism

- Adaman, F., and Devine, P., "on the Economic Theory of Socialism" *New Left Review*, no. 221 (Jan.-Feb., 1997).
- Albert, M., and R. Hahnel, *Looking Forward: participatory Economics for the 21st Century* (South End Press, Boston, 1991).
- Albert, M., and R. Hahnel, *The political Economy of participatory Economics* (Princeton University Press, 1991).
- Aarnold, N. S., "Marx and Disequilibrium in Market Socialism's Relations of Production," *Economy and Society* no.3 (April 1987)
- Aarnold, N. S., *The Philosophy and Economics of Market Socialism* (Oxford University Press, 1994)
- Bayat, A., *Work Politics and Power: An International Perspective on Workers Control and self-Management*, (New York: Monthly Review Press, 1990).
- Bettelheim, C., *The Transition to Socialist Economy* (Harvester Press, Sussex, 1978).
- Bidet, J., "Marx et le marche'," *Theorie de la modernite* (Press Universitaires de France, 1990).
- Brus, W., *The Market in a Socialist Economy*, (Routledge, London, 1972).
- Cockshott, W. and Cottrell, A., *Toward a New Socialism* (Nottingham, 1993).
- Devine, P., *Democracy and Economic Planning* (Cambridge University Press, 1988).
- Draper, H., *Karl Marx's Theory of Revolution*, vol. IV, *Criticisms of Other Socialisms*, (Monthly Review Press, N.Y., 1990)
- Elson, D., "Market Socialism or Socialization of the Market," *New Left Review*, no. 172 (Nov.-Dec., 1988).
- Forrester, V., *L'obreur economique* (Fayard, Paris, 1996).
- Horvat, B., *The Political Economy of Socialism* (M.E. Sharpe, Armonk, N.Y., 1982).
- Horvat, B., M. Markovic and R. Supec, eds., *Self - Governing Socialism: A reader*, 2 vols. (International Arts and Science Press, White Plains, N.Y., 1975).
- Kasmir, S. *The myth of Mondragon: Cooperatives, Politics, and Working Class Life in a Basque Town* (State University of New York Press, Albany, 1996).
- Korni, J., *The Socialist System: The Political Economy of Communism* (Princeton University Press, 1992).
- Laibman, D., ed., *Science and Society*, vol. 56, no.1 (Spring 1992). Special issue on Market Socialism.
- Lane, R., *the Market experience*, (Cambridge University Press, 1991).
- Lawler, J., "Marx's Theory of Socialisms: Nihilistic and Dialectical," in L. Pastouoras, ed., *Debating Marx* (Edward Mellon Press, Lewiston, N.Y., 1994).
- Lawler, J., "Lenin and the Dialectical Conception of Socialism," *Socialist Future*, London (April, 1995).

- Le Grand, J., and Estrin, S., eds., *Market Socialism* (Oxford University Press, 1989).
- Lindblom, C., *Politics and Markets* (Basic Books, 1977).
- Lindblom, C., "The Market as Prison," *Journal of Politics*, no. 44, 1982.
- Macpherson, C. B., *The political Theory of Possessive Individualism* (Oxford University Press).
- Magdoff, H., "A Note on 'Market Socialism,'" *Monthly Review* (May, 1995).
- Mandel, E., "In Defense of Socialist Planning," *New Left Review*, no. 159 (May - June, 1986).
- Marx, K., *Introduction to A Contribution to a Critique of Political Economy* (Foreign Languages Press, Peking, 1976).
- Marx, K., Engels, F., and Lenin, V. I., *On Communist Society* (Progress Pub., Moscow, 1981).
- McMurtry, J. *The invisible Prison: Breaking the Global Market Code* (forthcoming).
- McNally, D., *Against the Market* (Verso, London, 1993).
- Meszaros, I., *Beyond Capital* (Monthly Review Press, 1996).
- Miller, D., *Market, State, and Community* (Clarendon Press, Oxford, 1990)
- Moore, S. *Marx Versus Markets* (Pennsylvania State University Press, 1993).
- Nove, A., *The Economics of Feasible Socialism* (Allen and Unwin, London, 1983).
- Nove, A., and I. Thatcher, eds., *Markets and Socialism* (Edward Elgar, Aldershot, 1994).
- Ollman, B., "Marx's Vision of Communism," *Social and Sexual Revolution* (South End Press, Boston, 1978).
- Pierson, C., *Socialism After Communism: The New Market Socialism* (Pennsylvania State University Press, 1995).
- Polyani, K., *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time* (Beacon Press, 1970).
- Roemer, J., *A Future for Socialism* (Harvard University Press, 1994).
- Roemer, J., and P. Bardan, eds., *Market Socialism: The Current Debate* (Oxford University Press, 1993).
- Roosevelt, F., and Belkin, eds. *Why Market Socialism? Voices from DISSENT* (M. E. Sharpe, Armonk, 1994).
- Rowling, N. *Commodities* (Free Association Books, London, 1987).
- Rubel, M., and J. Crump, eds., *Non Market Socialism in the Nineteenth and Twentieth Centuries* (Macmillan, London, 1987).
- Schweickart, D., *Capitalism or Worker Control? An Ethical and Economic Appraisal* (Praeger, 1980).
- Schweickart, D., *Against Capitalism* (Cambridge University Press, 1993).
- Sohn-Rethel, A. *Intellectual and Manual Labor* (Macmillan, London, 1978).
- Stauber, L., *A New Program for Democratic Socialism: Lessons from the Market - Planning Experiences in Austria* (Four Willows Press, Carbandale, III., 1987).
- Stone, R., "Why Marxism Isn't Dead (Because Capitalism Isn't Dead)," *Ventures in Research: Lectures by the Faculty of Long Island University*, Series 19, ed., B. Horowitz.
- Ticktin, H. H., *Origins of the Crisis in the USSR: Essays on the Political Economy of a Disintegrating System* (M. E. Sharpe, Armonk, 1992).
- Ticktin, H. H., "What Will a Socialist Society Be Like?" *Critique*, no. 25, 1993.
- Yunker, J., *Socialism Revised and Modernized: The Case for Market Socialism* (Praeger, 1992).